

ارزش (ضد) امنیتی بنیادگرایی؛ با
تأکید بر نهضت سلفی - وهابی

ارزش (ضد) امنیتی بنیادگرایی؛ با تأکید بر نهضت سلفی - وهابی

بنیاد گرایی موضوعی است که برداشتهای متفاوتی از آن می‌شود، که دو نوع برداشت از آن قابل اعتنا می‌باشد: الف. بنیادگرایی به مثابه «اصول گرایی» ب. بنیادگرایی به مثابه «افراط گرایی». معنای اول، برداشتی مثبت از بنیادگرایی و به منزله اصول گرایی می‌باشد، اما معنای دوم، معنای منفی می‌باشد بنیادگرایی به این معنا در تاریخ تحول نظری و عملی جوامع انسانی ریشه‌ای طولانی دارد و عموماً به عنوان «پدیده‌ای مذموم» و «ضد امنیتی» از آن یاد می‌شود که توانسته فجایع بزرگی را در گوشه و کنار جهان پدید آورد. - در این بین، بنیاد گرایی گونه‌هایی دارد، که در مرحله اول با تفاوت مذهب شیعه و سنی از هم جدا می‌شوند و بنیاد گرایی سنی خود به انواع مختلف، در جهان پیروانی دارد. بنیاد گرایی ابن تیمیه، مودودی، البنا، قطب، صواف، غزالی، ابن عبد الوهاب که هر کدام دارای مشخصه‌های خاصی هستند. برخی از این بنیاد گراییها که به دنبال تکفیر و خشونت نیز هستند، در سلب امنیت مردم و جهان نقشه‌هایی را ایجاب می‌کنند.

مقدمه

«حکومت آمریکا همچنان اسیر محاسبات اشتباه فراوان در فهم جنبش‌های اسلامی است که برخی از آنها تحلیل آکادمیک و برخی ساخته ذهن مسئولان و کارشناسان مسایل خاورمیانه در آمریکا است.» (سید احمد و الشبوکی، 1387، ص 215).

ادعای «الشبوکی» و «سید احمد» در خصوص فهم نادرست دولت آمریکا از ماهیت نهضت اسلامی در جهان معاصر، پیامدهای منفی بسیاری در پی داشته که از جمله مهم‌ترین آنها در حد نوشتار حاضر، زمینه‌سازی و تقویت جریان‌های «بنیادگرایانه» (Fundamentalist) در حوزه عمل سیاسی است. بررسی‌های به عمل آمده در خصوص محتوای بیانی‌ها و سخنرانی‌های ارائه شده از سوی سران گروه‌های بنیادگرایی چون القاعده - افرادی مانند بن لادن، ایمن الظواهری، محمد عاطف و ... - حکایت از آن دارد که تمامی آنها بر اصل «واکنشی بودن بنیادگرایی» تأکید داشته‌اند. مطابق این اصل، نوع عملکرد غرب و به‌ویژه سیاست‌های یک‌جانبه گرایانه و افراطی آمریکا، دلیل اقبال ایشان به واکنش‌های افراطی و طراحی سیاست‌های تروریستی بوده است. به همین خاطر نیز است که «مصایب جاری» را حق غرب و مردم آمریکا دانسته و آنها را نتیجه اعمال پیشین آنها معرفی می‌کنند (Nourallah, 2005, introduction).

ملاحظات از این قبیل، دلالت بر وضعیت و ماهیت پیچیده «بنیادگرایی» دارد و این که ارزیابی امنیتی این پدیده چندان هم ساده نیست. در نوشتار حاضر، نگارنده ضمن طرح پرسش از «ارزش امنیتی (ضد امنیتی) بنیادگرایی برای نظام امنیتی منطقه‌ای و بین‌المللی»، تلاش دارد تا تهدیدات این پدیده را تحلیل و معرفی نماید. برای این منظور، نخست چارچوب نظری پیشنهادی مؤلف که از آن به «نظریه اجتماعی امنیت» تعبیر نموده، ارائه شده و سپس در قالب آن ابعاد سه‌گانه به ابتدای نهضت سلفی و وهابی بر بنیادگرایی اهل سنت، در مقاله حاضر صرفاً اشاره‌ای (در حد کلیات) به اصول‌گرایی شیعی شده و بحث تفضیلی و ارزش امنیتی آن به

دلیل خارج بودن از قلمرو موضوعی نوشتار، به تحقیقی دیگر واگذار شده است.

1. سازمان مفهومی

«ظهور مطالعات زبان شناسانه ... این نگرش را مسلط ساخته که به سادگی نمی‌توان بر کاربرد (امنیتی) واژه‌ای خاص اقدام نمود؛ مگر آن‌که پیش از آن در ابعاد ذهنی، نظری و کاربردی آن به تأمل پرداخته باشیم. به عبارت دیگر، واژگان (را باید) جزئی از واقعیت (به شمار آورد)» (افتخاری، 1385، ص 40).

بررسی‌های زبان‌شناسانه نگارنده در ارتباط با تعداد زیادی از اصطلاحات امنیتی، مبین این اصل است که «معانی» در «ارزیابی امنیتی» اثرگذار بوده و متقابلاً از آن تأثیر نیز می‌پذیرد. به عبارت دیگر، واقعیت «پدیده‌های امنیتی» از دیالکتیک «ذهنیت - عینیت» ساخته می‌شوند. بر این اساس، بنای هر نظریه امنیتی نیازمند طراحی سازمان مفهومی مناسبی است تا بتوان مستند به آن دو (یعنی سازمان مفهومی و چارچوب نظری) به تحلیل ارزش امنیتی رخدادها و پدیده‌ها اهتمام ورزید. [2] بنابراین، در گام نخست واژگان محوری تحقیق حاضر تعریف و تحدید می‌شوند:

1-1. امنیت

امنیت از جمله واژگانی است که به دلیل کاربرد زیاد از بداهت مفهومی برخوردار بوده و تنها زمانی این وضعیت نقد و نفی می‌شود که مخاطب در مقام ارائه یک تعریف مدون و مشخص برای آن برآید. به همین خاطر است که در متون تخصصی بیش از 150 مورد تعریف در ارتباط با این واژه پیشنهاد شده، که می‌توان مجموع این تعاریف را با توجه به نوع گفتمان حاکم بر آن‌ها به دو دسته اصلی تقسیم کرد (افتخاری، 1380، صص 9-29):

الف. تعاریف سلبی از امنیت

در این تعاریف که از حیث پیشینه تاریخی از قدمت بیشتری، و از حیث تعداد از پیروان زیادتری برخوردار است، امنیت به «نبود تهدید» شناسانده می‌شود. اطلاق وجه سلبی به این خاطر است که امنیت با نبود چیز دیگری - که تهدید باشد- تعریف می‌شود. بر این اساس، تعریف عمومی امنیت عبارت است از:

«وضعیتی که در آن منافع بازیگر در معرض تهدید از سوی دیگر بازیگران نبوده و یا در صورت احتمال وقوع، تهدیدشونده از امکان و توان لازم برای مقابله، مهار و دفع آن برخوردار باشد.» چنان‌که از ارکان مفهومی مندرج در تعریف بالا بر می‌آید، تعاریف سلبی عموماً «برون‌نگر»، «سخت‌افزارانه» و «قدرت محور» هستند. بدین معنا که:

الف. در مقام شناسایی و تعریف امنیت یک بازیگر، نوع رفتار دیگر بازیگران را ملاک قرار می‌دهند (برون‌نگری)؛

ب. ملاحظات مربوط به میزان توانمندی نظامی، اقتصادی، انسانی و ... در برآوردهای امنیتی‌شان از اولویت نخست برخوردارند (سخت‌افزار گرایی)؛

ج. برای مدیریت ناامنی و تقویت ضریب امنیتی بازیگر، به راهبرد عمومی «افزایش قدرت» قائل هستند (قدرت محوری).

ب. تعاریف ایجابی

در این تلقی از امنیت شاهد نقد ویژگی‌های سه‌گانه «سلبی‌نگری» بوده و مشاهده می‌شود که:

یک. انحصار ناامنی‌ها به تهدیدات خارجی و غفلت از «آسیب‌های داخلی»؛

دو. عدم توجه به ملاحظات نرم‌افزارانه و اشکال نوین قدرت نرم که از نفوذ بیشتری در معادلات امنیتی برخوردارند؛

سه. غفلت از نقش سازنده و بلامنازع «سرمایه اجتماعی» در امنیت سازی؛
به عنوان سه دلیل اصلی برای ناقص ارزیابی نمودن سلبی‌نگری مطرح هستند. با عنایت به
اعتبار نقدهای وارده، نگارنده تعریف تازه‌ای از امنیت را که معرف رویکرد ایجابی است، پیشنهاد
می‌دهد که عبارت است از:

«امنیت، وضعیتی است که در آن بین خواسته‌ها و داشته‌های بازیگر، نسبتی متعادل وجود
دارد؛ به گونه‌ای که نزد اعضای آن واحد سیاسی، تولید رضایت می‌نماید.»
چنان‌که ملاحظه می‌شود، رویکرد ایجابی اصولاً درون‌نگر (یعنی اولویت را به تحولات و ملاحظات
درونی می‌دهد)، نرم‌افزارگرایانه (یعنی از خواسته و داشته و نسبت بین آن دو که در قالب
مفهوم نرمی چون محرومیت نسبی تبیین می‌شود) و «فرا - قدرتی» (یعنی امنیت را به رضایت
و نه قدرت، تقلیل می‌دهد)، است.

با توجه به وضعیت جهان معاصر می‌توان ادعا نمود که رویکرد ایجابی از ظرفیت و توان تحلیلی -
تجویزی بیشتری برای درک اوضاع امنیتی و تجویز راهبردهای مؤثر امنیتی برخوردار است. دلیل
این امر آن است که:

الف. امنیت «فرهنگی شده» است. پدیده «فرهنگی شدن» (Culturalization) مبین این
واقعیت است که هنجارها و ارزش‌ها از حد یک ابزار یا یک بُعد برای امنیت فراتر رفته‌اند و در
نتیجه، در تکوین ماهیت امنیت مؤثر هستند. به این خاطر است که شاهد آن هستیم که موج
مطالعاتی نوین امنیت از نظامی‌گری، اقتصاد محوری، فن آوری، و دانش محوری - به مثابه
مراحل اصلی چهارگانه‌ای که جهان آن‌ها را تجربه کرده است - تمدنی استوار گشته است. طرح
نظریه‌های امنیتی کلانی چون برخورد تمدن‌ها، پایان تاریخ، جامعه مدنی جهانی، گفتگوی
تمدن‌ها، و ... مؤید این مدعا در گستره جهانی است. [3]

ب. قدرت از پدیده‌ای «سخت‌افزارانه» - موسوم به «قدرت سخت» (Hard Power) - به مقوله‌ای
«نرم» - موسوم به «قدرت نرم» (Soft Power) - تبدیل شده است. تحلیل «جوزف نای»
(Juseph Nye) مبینی بر این که منابع تازه‌ای از قدرت پدیدار شده که در و رای ملاحظات
سخت‌افزارانه و بر بنیاد «جذابیت» و «اقتناع» عمل می‌نماید (نای، 1387، صص 35-82)؛ دلالت
بر آن دارد که «ذهنیت‌ها» به مراتب بیشتر از «عینیت‌ها» در شکل دهی به «رفتارها» و تعریف
«موقعیت‌ها» اثر گذارند. به عبارت دیگر، امنیت را باید در شبکه ارتباطی تصاویر (Images)
جست‌وجو و تعریف نمود (افتخاری، 1385، ص 30). با توجه به این ملاحظات، می‌توان تصریح
نمود که در نوشتار حاضر رویکرد ایجابی مبنا است.

2-1. بنیادگرایی

اگرچه «بنیادگرایی» هم‌چون «امنیت» موضوع برداشت‌های متفاوت قرار گرفته، اما سرانجام آن
دو یکسان نبوده است. دلیل این امر به تعارض برداشت‌ها در خصوص «بنیادگرایی» باز می‌گردد،
که آن را موضوع ارزیابی‌های متفاوتی قرار داده است. در یک جمع‌بندی کلان می‌توان دو
برداشت از «بنیادگرایی» ارائه داد که عبارتند از:

الف. بنیادگرایی به مثابه «اصول‌گرایی»

در این تلقی از «بنیادگرایی» با روایتی روبه‌رو هستیم که در آن اصل «ارتباط نظریه و عمل» به
عنوان یک رکن تحلیلی و اصل کاربردی مطرح است. اگرچه نیازها از حیث مبنایی تابع قواعد
منطقی هستند، اما نمی‌توان منکر این واقعیت شد که هر نظریه نه تنها برداشتی از واقعیت
بیرونی به ما می‌دهد، بلکه به نوعی سازنده آن نیز به‌شمار می‌رود. به همین خاطر است که
فلاسفه مکتب انتقادی بر روی اصل «ارتباط نظریه - عمل» تأکید بسیار دارند. از منظر ایشان در

بطن نظریه‌ها، «ایده عمل» نهفته است، اما تحقق آن در عالم واقع به دلیل شکل‌گیری «مقاومت» (Resistance) معمولاً امری دشوار بوده و به صورت کامل رخ نمی‌دهد. راه‌هایی که برای رهایی از این مشکل (مقاومت) پیشنهاد شده، متعدد و متفاوت‌اند، که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره داشت (افتخاری، 1388، صص 37-54):

اول. دور زدن مسئله که به نوعی به پاک کردن صورت مسئله تا حل کردن آن شبیه است.
دوم. نقد ایدئولوژی (Ideology - Critique) که به پیرایش و تقویت (اضافه کردن) ابعادی به ایدئولوژی متناسب با شرایط اجتماعی دلالت دارد.

سوم. اصلاح نظریه که بر غلبه واقعیت بر ذهنیت و ضرورت اصلاح مبانی تحلیلی دلالت دارد. معنای مثبت «بنیادگرایی» را می‌توان در چنین فضایی درک نمود. بر این اساس، بنیادگرایی یک راه حل اصولی برای برقراری ارتباط بین نظریه و عمل ارائه می‌دهد و آن هم دستکاری و اصلاح الگوی رفتاری بر مقتضای اصول نظری است. به همین خاطر است که از آن می‌توان تعبیر به «اصول گرایی» نمود. ارکان چنین روشی عبارت‌اند از (Eftekhary 2006; Eftekhary 2007):
یک. حرکت از مبانی به رفتار؛ بدین معنا که اصالت مبانی به صورت پیشینی بررسی و اثبات شده و لذا بازیگر خود را صرفاً موظف به اندیشیدن در نحوه اجرایی نمودن آن می‌داند.
دو. التزام اعتقادی؛ بدین معنا که در تعارض بین شرایط بیرونی و اصول رفتاری، اولویت را به اعتبار اصول اعتقادی داده و تلاش می‌نماید تا با اصلاح شرایط، مقدمه لازم برای نیل به هدف را حاصل آورد.

سه. تکلیف گرایی؛ بدین معنا که تحقق اصول به دلیل مقاومت محیط امری دشوار می‌نماید، اما انجام تکلیف، بازیگر را به صبر و پایداری رهنمون می‌شود تا از این طریق بتواند در عملیاتی نمودن اصل حداکثر توفیق را کسب نماید.

چهار. امیدواری؛ بدین معنا که برای اصول‌گرایان نتیجه اقدام برای عملیاتی نمودن اصول، پیوسته مثبت ارزیابی می‌شود. دلیل این امر آن است که یا تلاش فرد مقرون صواب بوده و نتیجه عملی پیدا می‌کند که در آن صورت از امتیاز اجرای تکلیف و نتایج مثبت سیاست‌ها - هر دو - بهره‌مند می‌شود؛ و یا در عمل به شکست می‌رسد که در آن صورت (حداقل) پاداش مربوط به اجرای تکلیف را خواهد داشت.

پنج. فرجام مثبت؛ بدین معنا که اصول‌گرایی قائل به پیروزی نهایی اصول بر مصالح مقطعی بوده و از این حیث «آینده» وضعیتی همیشه مثبت ارزیابی می‌شود. نگاه مثبت به آینده، مولد قدرت ناشی از امیدواری است که از جمله منابع قدرت نرم به‌شمار می‌آید.

با این تفاسیر مشخص می‌شود که «اصول‌گرایی یک پارادایم رفتاری - تحلیلی» است که نوع خاصی از تحلیل و رفتار را تولید می‌نماید؛ رفتاری که شاخصه بارز آن انطباق و ابتنای آن بر اصول و مبانی اعتقادی (برآمده از هر مکتب یا ایدئولوژی) است. این تلقی از بنیادگرایی مثبت بوده و می‌تواند در قالب انواع مختلف اصول‌گرایی (در گستره مکاتب، ممالک و یا جوامع مختلف) معنا و مفهوم داشته باشد. اصول‌گرایی شعیی از جمله انواع این اصول‌گرایی بوده و پدیده‌ای مثبت ارزیابی می‌شود.

ب. بنیادگرایی به مثابه «افراط گرایی»

بسط حرکت‌های استعماری و آشکار شدن نتایج مصیبت‌بار ناشی از سلطه ابرقدرت‌ها یا قدرت‌های برتر در حوزه کشورهای جهان سوم و مستعمره، زمینه را برای تکوین و رشد حرکت‌هایی پدید آورد که ویژگی بارز آن‌ها «واکنش افراطی» است. منظور از «واکنش افراطی» طرح نظریه‌ها و ارائه رفتارهایی است که به صورت متصلب و یک‌جانبه تعریف شده‌اند و در مقام

شکل‌گیری از توجه به ابعاد و یا لایه‌های مختلف پدیده مورد نظر، غفلت ورزیده‌اند. اگرچه «افراط‌گرایی» با توجه به ملاحظات جهان جدید به عنوان یک دغدغه امنیتی حاصل آمده از سوی جهان اسلام مطرح می‌شود، اما نمی‌توان آن را منحصر به اسلام دانست. در واقع، جریان اصلی مطالعات امنیتی - به دلیل اتصال به حوزه منفعتی آمریکایی و اروپایی - نسبت به برجسته نمودن این پدیده به عنوان یک تهدید امنیتی اقدام نموده؛ حال آن‌که مطابق نتیجه پژوهش «ریچارد آنتون» (Richard Antoun) در «درک بنیادگرایی»، این وجه از بنیادگرایی سابقه‌ای طولانی دارد و در حوزه‌های مختلف و متعددی چون مسیحیت و یهودیت نیز حضور داشته و اصولاً منحصر به حوزه اسلامی نیست. وجه افراطی بنیادگرایی بر اصول مهمی استوار است که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از (Antoun 2008: chps. 1-3):

یک. یک‌سویه‌نگری؛ افراط‌گرایی در مقام تحلیل یک‌سویه بوده و موضوع را با یک عامل یا عوامل مشخص و محدودی به شکل علی، تفسیر می‌نماید.

دو. جزمیت؛ افراط‌گرایی نسبت به اعتبار قوانین کشف شده در تفسیر علی مورد نظرش، قاطع بوده و آن‌ها را عین حقیقت می‌داند.

سه. خشونت؛ افراط‌گرایی نسبت به کاربرد ابزار زور جهت تحقق اهداف با عنایت به جزمیت تعریف شده برای اهدافش، هیچ‌گونه تردیدی ندارد.

چهار. آرامش خاطر؛ افراط‌گرایی به دلیل آن‌که خود را قربانی سیاست‌های رقبا و دشمنان می‌داند، کاربرد روش‌های خشونت‌بار یا ابزارهای تبلیغاتی غیر سالم را حق خود می‌پندارد که می‌تواند در حکم «مقابله به مثل» باشد. این بینش به افراط‌گرایان آرامشی روحی می‌دهد که از توجیه و اقناع درونی آن‌ها حکایت دارد.

بنیادگرایی به این معنا در تاریخ تحول نظری و عملی جوامع انسانی ریشه‌ای طولانی دارد و عموماً به عنوان «پدیده‌ای مذموم» و «ضد امنیتی» از آن یاد می‌شود که توانسته فجایع بزرگی را در گوشه و کنار جهان پدید آورد. این افراط‌گرایان دشمنانی سرسخت ارزیابی می‌شوند؛ حتی در زمانی که از امکاناتی اندک برخوردارند. دلیل این امر به افزایش توان تخریبی آن‌ها به دلیل نوع عقایدشان و همچنین عدم امکان اقناع‌سازی ایشان برای اقبال به روش‌های حل و فصل مسالمت‌آمیز مخاصمات برمی‌گردد.

2. گونه‌شناسی بنیادگرایی

«یک ویژگی برجسته جنبش‌های بنیادگرایانه مذهبی، گرایش و خصوصیت دُوری آن‌هاست ... در واقع، در طول تاریخ اسلامی، وقوع رستاخیز و تجدید حیات بنیادگرایانه، بیشتر همراه با دوران‌های آشفتگی‌های بزرگ بوده که در اثر آن موجودیت جامعه اسلامی و یا وحدت و انسجام روحی آن در معرض تهدید و خطر قرار گرفته است.» (دکمجیان، 1377، ص 31).

تفسیر امنیتی «هرایر دکمجیان» (Hrair Dekmejian) از خیزش جنبش‌های بنیادگرایانه را می‌توان با توجه به تاریخ تحول این جنبش‌ها، روایتی مقبول و قرین صحت ارزیابی کرد. تحلیل محتوای این جنبش‌ها، روایتی مقبول و قرین صحت ارزیابی کرد. تحلیل محتوای این جنبش‌ها که با عناوین و اسامی مختلفی در گستره جهان اسلام ظهور یافته‌اند، حکایت از آن دارد که آن‌ها از میان دو اصل مهم «توسعه مفاهیم دینی» - یعنی کاربردی نمودن دین - و «صیانت از خلوص دین»، معمولاً دغدغه اصل دوم را داشته‌اند و در مقاطعی که گرایش‌های توسعه طلبانه به ضعف هویتی دینی یا امحای آن (به‌زعم ایشان) بدل شده‌اند؛ غالباً «بنیادگرایی» به مثابه راه‌کاری در مقابل آن و با هدف تهدید فرآیند استحاله و بازگشت به اصول و هویت اصیل، مطرح شده است. (Choueiri, 2009, chps. 1-2).

به این ترتیب، می‌توان ادعا کرد که «بنیادگرایی» ریشه در تاریخ اولیه خیزش اسلامی دارد و نمی‌توان آن را پدیده‌ای مدرن و خارج دین تلقی نمود. از همین منظر است که «دکمجیان» نظریه «دُوری بودن» خیزش‌های بنیادگرایی را مطرح نموده که سرآغاز آن به اولین بحران جامعه اسلامی - موسوم به بحران خلافت - باز می‌گردد و پس از آن در مقاطع مهم تاریخی در قالب گونه‌های مختلفی از قیام با شعار بازگشت به اصول اولیه اسلام نبوی (علیه السلام) - بازتولید شده است (دکمجیان، 1377، صص 36-56). اگرچه روایت‌های مختلفی از «بنیادگرایی» وجود دارد که هر یک می‌تواند ارزش امنیتی متفاوتی داشته باشد، اما در این نوشتار تلاش می‌نماییم نخست با مهم‌ترین گونه‌های بنیادگرایی آشنا شده و سپس ارکان اصلی بنیادگرایی سلفی را استخراج و در نهایت بر اساس آن ارکان، به ارزیابی امنیتی سلفیه بپردازیم.

در قلمرو سرزمین اسلامی «بنیادگرایی» موضوع «اسلام سیاسی» ارزیابی می‌شود؛ و به همین خاطر است که در هر بخشی از این سرزمین متناسب با شرایط فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و جغرافیایی آن، مطابق با اصول و محتوایی خاص پدیدار شده است. «محمد ایوب» از این پدیده با عنوان «چهره‌های چندگانه اسلام سیاسی» یاد کرده و ضمن بیان این فرضیه که «اسلام» در تعامل با «سیاست» الگوی واحدی را در «جهان اسلام» تجربه ننموده - بلکه گونه‌های مختلفی از «اسلام عین سیاست» تا «جدایی اسلام از سیاست» را تولید کرده است - چنین اظهار داشته که: بنیادگرایی بخشی کوچک از «اسلام سیاسی» را شامل می‌شود که در آن «نظریه» و «روش» سیاست - هر دو - به صورت پیشینی از درون دین فهم می‌شوند (Ayoub, 2007, p. 30-40).

با این تفسیر، فائان به بنیادگرایی شخصیت‌های معینی را شامل می‌شود که می‌توان از آن‌ها در سیر تحول تاریخ جامعه اسلامی سراغ گرفت. این افراد پس از بحران‌های اصلی و مهم در تاریخ اسلام سربرآورده‌اند و با استفاده از آشفته‌گی‌های ناشی از بحران سعی در جلب افکار عمومی و فعال‌سازی پیروان‌شان نموده‌اند. مهم‌ترین این مقاطع و شخصیت‌ها عبارتند از (دکمجیان، 1377، صص 36-38):

اول. بحران ناشی از جانشینی و در نتیجه ظهور شیعه؛
دوم. بحران ناشی از سلطه و سقوط بنی‌امیه و در نتیجه قیام عباسیان؛
سوم. بحران ناشی از سقوط عباسیان و در نتیجه خیزش اسماعلیان؛
چهارم. بحران ناشی از فتوحات ترکان و مغول‌ها و در نتیجه ظهور ابن‌تیمیه؛
پنجم. بحران ناشی از سقوط امپراطوری عثمانی و در نتیجه ظهور اندیشه‌های عبدالوهاب، جنبش سنوسیه، مهدیون و سلفیه؛

ششم. بحران ناشی از مواجهه با جهان مدرن و در نتیجه ظهور اخوان المسلمین (به‌ویژه اندیشه‌های ابوالاعلی مودودی)، انقلاب اسلامی ایران و خیزش‌های سنی. و بالاخره مرحله جدیدی که می‌توان به این فهرست اضافه نمود و متعلق به پس از 11 سپتامبر 2001 می‌شود که عبارت است از:

هفتم. جهان تک‌قطبی (بحران ناشی از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی) و در نتیجه خیزش بنیادگرایی سنی.

چنان‌که ملاحظه می‌شود، بنیادگرایی در این روایت تحلیلی، جنبه «واکنشی» دارد؛ لذا نمی‌توان به ارزیابی واحدی از آن دست یافت، بلکه لازم می‌آید تا متناسب با حرکت مقابل، آن را تحلیل و سنجش نمود. با توجه به محتوای ایدئولوژیک هفت مرحله مذکور، می‌توان چنین ادعا نمود که بنیادگرایی با دو مکتب اصلی ظهور یافته است که هر یک را می‌توان به مثابه گونه

مستقلی طرح، تحلیل و ارزیابی امنیتی نمود:

1-2. گونه اول. اصول‌گرایی شیعی

اساس اصول‌گرایی شیعی به ظهور اسلام و به‌طور مشخص طرح «نظریه نصب» از سوی رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) باز می‌گردد. بر این اساس، رسالت به مثابه ارتباط بین زمین و آسمان، از طریق «امامت» استمرار یافته و با نصب معین ائمه معصومین تا پایان تاریخ ادامه می‌یابد. البته گرایش اصول‌گرایی شیعی را نمی‌توان یک دست و واحد ارزیابی نمود؛ و از این میان دو گروه اصلی درخور توجه هستند. با توجه به این‌که ارزیابی امنیتی این نوع بنیادگرایی موضوع مقاله حاضر را شکل نمی‌دهد، در ادامه در حد آشنایی با کلیات و جایگاه این اصول‌گرایی در قیاس با بنیادگرایی اهل سنت، فقط به اصول اصلی آن اشاره می‌شود.

در پی رحلت رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) بنیاد نخستین جریان اصول‌گرا در حوزه تفکر و عمل شیعی که جریان اصلی در این حوزه را شکل می‌دهد، بر پایه چند اصل گذارده شد. این اصول‌گرایی در واقع خواهان رجوع به اصول اولیه‌ای بود که پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) با عنوان نظریه «نصب» مشخص کرده بودند. بر این مبنا، ائمه اطهار(علیه السلام) با اسم و عنوان از ناحیه حضرت(صلی الله علیه وآله وسلم) به فرمان الهی مشخص و در منصب امامت معین گشته بودند. امامت بر پایه امر الهی و با ویژگی علم و عصمت، استمرار رسالت به‌شمار می‌رفت و در دو مقطع حضور و غیبت تعریف شده بود. غیبت و حضور درواقع ناظر بر بُعد جسمانی ائمه اطهار(علیه السلام) است و گرنه از حیث ولایت و مشروعیت، حکومت بدون تأیید ایشان - چه در عصر حضور و چه در عصر غیبت- در نظر و عمل مشروعیت پیدا نمی‌نماید و از این حیث دو دوره تفاوتی با هم ندارند.

حضرت علی(علیه السلام) در قالب این اصول‌گرایی نشان دادند که می‌توان نظر و عمل سیاسی را بر پایه اصول اولیه استوار و مدیریت کرد. به همین خاطر است که ارزش این اصول‌گرایی متفاوت از سایر الگوهای پیشنهادی از سوی دیگر افراد و مکاتب ارزیابی شده و از آن به عنوان «الگوی مبنا» تعبیر می‌شود که جریان اصلی تشیع در همه ادوار تاریخی به آن ملتزم است. مهم‌ترین قیام‌های اصلاحی شیعی (مانند نهضت کربلا) در ذیل همین الگو می‌آید و تا به امروز شاهد استمرار حیات آن در قالب حرکت‌هایی چون انقلاب اسلامی ایران می‌باشیم.

اصول‌گرایی علوی با دو چهره تجلی نموده و در هر نمودی از آن اصولی مهم از تحلیل و رفتار سیاسی مطرح شده که از قابلیت نظری و کاربردی برای اداره سیاست در تمامی ادوار تاریخی برخوردار است. مقطع اول به دوره تعارض «اقلیت - اکثریت» ناظر است که امام علی(علیه السلام) به منظور صیانت از اصالت دین و حفظ کیان اسلامی، سکوت پیشه نموده و اصول «تعامل»، «اصلاح» و «نقد سازنده» را درون راهبرد «سکوت» عملیاتی می‌نمایند. ثمرات نیکوتری این راهبرد بسیار بوده و حفظ و استقرار اندیشه سیاسی اسلام را در پی دارد که در ادامه به شکل رجوع جامعه به امام علی(علیه السلام) برای تصدی امر خلافت، خود را نشان می‌دهد.

مقطع دوم متفاوت بوده و با تأسیس دولت علوی همراه است که در آن «اصول‌گرایی علوی» فرصت اجرایی نمودن اصول خویش را می‌یابد. امام علی(علیه السلام) در این مقطع با مقاومت منفی «کانون‌های قدرت» (اشراف) و عدم همراهی جامعه (به واسطه جهل) روبه‌رو شده و در نهایت توسط یکی از نمایندگان جریان «بنیادگرایی متصلب» (یعنی خوارج) به شهادت می‌رسد. از منظر امنیتی، مقطع دوم به‌دلیل فعال شدن گسست‌های مختلف سیاسی - اقتصادی و

فرهنگی و همچنین مقاومت فرهنگ جاهلی در برابر اصول‌گرایی علوی، همراه با آشوب‌های داخلی و خارجی بسیار بود که بارزترین آن‌ها خیزش قاسطین، مارقین و ناکثین است. (دینوری، 1384، صص 83-193).

اگرچه اصول‌گرایی شیعی شاخه‌ها و گروه‌های متعدد دارد (موثقی، 1381؛ حلبی 1382) که ارزیابی امنیتی مستقلی را می‌طلبد، اما آنچه در حد نوشتار حاضر باید به آن توجه داده شود، ابعاد ماهوی افتراق اصول‌گرایی شیعی از بنیادگرایی اهل سنت است که در محورهای مهمی چون برداشت از عقل و جایگاه آن در فهم از شریعت، الگوی عملی التزام به کتاب و سنت و درنهایت بحث مهم اخلاق و رفتار سیاسی، تجلی می‌یابد (یاسین، 1998، صص 88-105، 233-257). بر این اساس، لازم می‌آید تاریخ‌شناسی متفاوتی برای شناخت و تحلیل اصول‌گرایی شیعی صورت گیرد و پس از آن نسبت به ارزیابی امنیتی آن اقدام نمود.

2-2. گونه دوم. بنیادگرایی اهل سنت

به‌منظور درک ماهیت و ارزش امنیتی این رویکرد در حوزه اهل سنت (که موضوع اصلی نوشتار حاضر است)، لازم می‌آید تا سه مرحله تکاملی آن، که در نهایت به ظهور سلفی‌گری رادیکال ختم می‌شود را مورد توجه قرار دهیم. دلیل این امر آن است که ترکیب حاصل آمده یک‌دست نبوده و همین امر قضاوت درباره آن را مشکل می‌سازد.

الف. مرحله اول. عقل‌ستیزی

در پی حاکمیت بنی‌امیه و بنی‌عباس، ریشه‌های انحطاط در جامعه اسلامی توسعه یافته و در زوایای مختلف آن رسوخ می‌کند، تا آنجا که نوع مواجهه با «متن مقدس» دچار تحول شده و مرجعیت عقل به‌عنوان یک کانون فهم فعال برای درک معانی و گویا ساختن متن از سوی معتزله، مطرح می‌شود. این ایده علی‌رغم مخالفت‌های بسیار، در نهایت توسط مأمون به ایدئولوژی مسلط تبدیل شده و در نتیجه واکنش احمد بن حنبل و پیروان او را برمی‌انگیزد. مدعای او نفی این مرجعیت و اتکا به «روش سنتی» اهل سنت بود و برای همین است که برخی از او به‌عنوان «امام و حامی مقدس بنیادگرایی سنی» و «مرجع بنیادگرایی وهابی» یاد نموده‌اند. (دکمجیان، 1377، ص 43).

ب. مرحله دوم. رادیکالیسم روشی

گونه‌های پیشین بنیادگرایی عمدتاً ریشه در شبکه مناسبات قدرت در قلمرو اسلامی داشته است، اما «بنیادگرایی ابن‌تیمیه» را باید محصول عملکرد قدرت‌هایی خارجی چون مغول‌ها دانست. فروپاشی حکومت‌های اسلامی و وحشی‌گری‌های افرادی چون هلاکوخان، زمینه بروز این اندیشه انتقادی را به‌وجود آورد که چنین ضعف و زوالی در گستره اسلامی، ریشه در دور شدن حاکمان و مردمان از اصول اصیل اسلامی دارد. لذا جنبشی رادیکال توسط «تقی‌الدین احمد بن تیمیه» پدید آمد که از حیث محتوا رادیکال و از نظر روش پیکار جو بود. این آموزه توسط «ابن‌قیم الجوزی» و «عمادالدین ابن‌کثیر» به سرعت رواج یافت و به یک حرکت بنیادگرایانه در حوزه تفکر سنی بدل شد.

ج. مرحله سوم. عمل‌گرایی

جنبش موحدین وهابی که از آن به وهابی تعبیر می‌شود، درواقع میراث بر «آموزه‌های فکری» ابن حنبل به روایت ابن‌تیمیه بود و لذا آمیزه‌ای از رادیکالیسم غیر عقلانی را در دستور کار داشت. امتیاز برجسته «محمد بن عبدالوهاب» آن بود که توانسته بود جنبشی فعال و مطرح در عرصه سیاست و حکومت را بنیاد گذارد و لذا آموزه‌های فکری‌اش را در ارتباط مستقیم با عمل سیاسی تعریف کرده بود. اگرچه آن‌ها در 1819م به دلیل شکست از «محمد علی» فرمانروای مصر به حاشیه رفته بودند،

اما به زودی توانستند در اوایل دهه 1900م در سرزمین حجاز خود را باز تولید کرده و این بار به صورت مؤثر در عمل سیاسی ایفای نقش نمایند.

البته «وهابیت» را نمی‌توان تنها مصداق بنیادگرایی در حوزه اهل سنت به‌شمار آورد و تعبیر نامناسب‌تر آن است که از عنوان «سلفی‌گری» استفاده شود. به عبارت دیگر، «سلفی‌گری» جریان اصلی بود که در آن انواع مختلفی از بنیادگرایی امکان ظهور یافت و از این میان افراط‌گرایان «وهابی» از شأن و جایگاهی خاص برخوردارند.

سلفی‌گری را باید مهم‌ترین جنبش حوزه اسلامی در جهان مدرن تلقی کرد که به تعبیر «حامد الگار» با ادعای کلان «اصلاح‌گری» خود را مطرح ساخت ولی در عمل به نوعی «افراطی‌گری» منتهی شد که با ماهیت «اصلاح» در تعارض است (الگار و دیگران، 1362، صص 21-38). آنچه اهمیت «فلسفه» را دوچندان می‌سازد، ویژگی‌های مدرن و شهری آن است که با فاصله گرفتن از الگوها و ملاحظات قبیله‌ای، توجه به آن را نزد اندیشه‌گران نوین جهان اسلام موجه و با اقبال همراه ساخته است (دکمیجان، 1377، ص 48). از سوی دیگر، ظهور طیف متنوعی از رهبران در قالب این جنبش، روایت‌های متعددی از سلفی‌گری را پدید آورده که از اصلاحی تا رادیکال را شامل شده و حتی گونه‌های نوین «وهابیت» را نیز دربرمی‌گیرد (الگار و دیگران، 1362، ص 21). در حد نوشتار حاضر گروه‌های سلفی محوری را می‌توان به شرح زیر برشمرد:

یک. گروه «ابن تیمیه»: توجیه نظری خشونت

ابن تیمیه (1263-1328) محوری‌ترین چهره فکری سلفیه و بنیادگرایی اهل سنت به‌شمار می‌آید. «تقی‌الدین احمد بن عبدالحلیم حرّانی» مشهور به ابن تیمیه، فقیه و متکلم حنبلی مسلکی بود که در آرا و احتجاج با مخالفانش، صلابت و تصلبی خاص داشت. به همین دلیل، از سوی بزرگان حنفی و شافعی نیز مورد طعن واقع شد. (الموصلی، 2005، ص 122) با این حال، میزان تأثیرگذاری او بی‌بدیل بوده و رهبر سلفی‌گری به‌شمار می‌آید. اصول مهم و تأثیرات درخور وی در حد بحث حاضر عبارت‌اند از (حلبی، 1382، صص 76-78):

تربیت شاگردانی چون «ابن قیم الجوزی» که از ارکان وهابیت و سلفیه به‌شمار می‌آیند؛ تأکید بر حجیت ظاهر قرآن و حدیث که متعاقباً به اصلی محوری در جریان سلفی‌گری تبدیل می‌شود؛

پذیرش اصل پیوند دین و سیاست و ضرورت تاسیس حکومت، البته در قالب واحدهای خودمختاری که به یک کل واحد وابستگی دارند؛

پذیرش اصل غلبه و شکل‌گیری حکومت از طریق زور؛

اصل شوکت و ضروری توان‌مندسازی مسلمانان در مقابل مرتدان و مشرکان که بایستی با زور و برخورد قاطع با آنان روبه‌رو شد.

آنچه در خصوص «ابن تیمیه» قابل توجه می‌نماید، بنیان‌گذاری جریانی فکری است که در نهایت به وهابیت ختم می‌شود. او در کتاب سیاست شرعی در اصلاح راعی و رعیت به دو وجه داخلی و خارجی کاربرد زور مشروع توجه نموده است. در حوزه داخلی، آن را در ذیل «امر به معروف و نهی از منکر» و به عنوان ابزاری برای اعمال حدود و تعزیرات مطرح نموده که نتیجه اعمال آن وادار ساختن مردم به عبادت است؛ و در حوزه خارجی، آن را در ذیل عنوان «جهاد» آورده که دلالت بر «قتل کفار» دارد. این گزاره که: «هر کس دعوت دریافت کرد و نپذیرفت، واجب القتل است؛ خاستگاه افراط‌گرایی و بنیادگرایی منفی‌ای است که او مستند به ظاهر آیات، آن را تأیید می‌کند (ابن تیمیه، 2003، ص 90). در همین خصوص «اعتبار بخشی ویژه به جهاد»، نکته دومی است که ابن تیمیه بر آن تأکید دارد و از این طریق «قتل کفار» را به اولویت نسخت رسالت

اسلامی بدل می‌سازد (ابن تیمیه، 2003، صص 92-93). او سپس دایره اجبارگرایی را توسعه داده و اهل کتاب و مجوس را نیز مشمول آن می‌داند، مگر آن‌که به جزیه رضایت دهند (ابن تیمیه، 2003، ص 95). نتیجه آن‌که می‌توان ادعا نمود تفکر سلفی و تصلب رفتاری، با آرای ابن تیمیه مطرح شده و در ادامه رشد و بالندگی یافته و طیف متنوعی از بنیادگرایی را به نوبه خود در این حوزه پدید آورده است.

دو. گروه «مودودی»: توجیه عملی خشونت

ابوالاعلی مودودی (1903-1979) از جمله اندیشه‌گرانی است که تأثیر بسزایی در جریان فکری قرن بیستم داشته است. او با تأکید بر اصولی چون «جامعیت اسلام»، «وجود برنامه‌ای سیاسی - اجتماعی براساس آموزه‌های اسلامی»، «پویایی و روزآمدی اسلام»، و اصل اولیه «حاکمیت الهی»، در واقع بنیاد فلسفی را بر مبنای ضرورت بازگشت به سیره سلف صالح گذارد و از اسلامیت به‌عنوان اصلی مقدم بر قدرت و سیاست تعبیر نمود (الموصلی، 2005، ص 396). اگرچه اصول مذکور در الگوی عمومی اندیشه سلفی پیوسته مدنظر بوده‌اند، اما «مودودی» به مقوله «جهاد» توجهی خاص داشت. به گمان وی، جهاد یک نوع تلاش و کوشش برای بسیج قدرت موجود جهت واجب کفایی مطرح است. افزون بر آن، مودودی با تأمل در شرایط روز جامعه به آن‌جا رسیده بود که نظام حقیقت برای رفع موانع و رسیدن به سلطه، نیازمند، قدرت است و همین امر اهمیت جهاد و توان‌مندسازی مسلمانان را نزد او معنا می‌کرد. در منطق مودودی، جهاد به دلایل گفته شده بر تمامی عبادات مقدم است و مؤمن واقعی از غیر آن، با میزان و التزام و اقدامش در «جهاد» تمییز داده می‌شود.

نگاه ایجابی و افراطی به جهاد از یک‌سو و نقد بنیادی و براندازانه مودودی نسبت به مکاتب رقیب از سوی دیگر، مودودی را به توجیه «پیکارجویی» و «خشونت» رهنمون می‌شود که از آن به «جنگ مقدس» تعبیر نموده است. [4] این جنگ البته امری محدود و خاص نیست، بلکه در همه ابعاد فکری - عملیاتی قابل بازتولید است. ملاحظاتی از این قبیل، سلفی‌گری مودودی را به میزان زیادی رادیکال نموده و تا آن‌جا پیش می‌رود که برخی از او به عنوان «فیلسوف تروریسم» و یا «پدر جنبش‌های افراطی و پیکارجوی اسلامی» در جهان معاصر یاد می‌کنند؛ شخصیتی که سازمان‌هایی رادیکالی چون «جماعه الاسلامیه»، «التکفیر و الهجره» و «جماعت المسلمین»، خود را وام‌دار اندیشه‌ها و عمل وی می‌دانند (خسروی، 1384 - الف، صص 1-75).

سه. گروه «بنا»: مبارزه غیر خشونت‌آمیز

حسن بنا (1906-1949) را باید از پیشگامان اندیشه اصلاحی در جهان عرب مدرن معرفی نمود که با توجه به قابلیت‌های فکری و شخصیتی‌اش، توانست تأثیر بسزایی را در جنبش اسلامی بر جای گذارد. او نیز با تأکید بر اصولی چون «جامعیت و کمال اسلام»، «سیاسی بودن اسلام» و «ضرورت برقراری حکومت اسلامی»، به آن‌جا رسید که چاره‌ای جز «بازگشت به اسلام اصیل» برای نیل به وعده‌های روشن دین در خصوص آینده مقتدرانه و عزیزانه مسلمین، وجود ندارد. آنچه در روایت بنا درخور توجه می‌نماید، نقد «خشونت» و نفي ضرورت کاربرد آن برای تحقق آرمان‌های دینی است که به گمان وی کاربرد زور را بسیار تحدید و تابع شرایط خاص می‌سازد. مطابق نگرش بنا، قدرت دارای سه چهره اصلی است:

قدرت ناشی از ایمان و عقیده (که می‌توان از آن به قدرت دین تعبیر کرد)؛

قدرت ناشی از همبستگی و وحدت (که می‌توان از آن به قدرت نرم تعبیر کرد)؛

قدرت ناشی از سلاح و زور (که می‌توان از آن به قدرت سخت تعبیر کرد).

به گمان بنا در میان این سه‌گونه قدرت، اولویت با قدرت دین، سپس قدرت نرم و در نهایت قدرت

سخت است؛ و از این حیث او تصویری متمایز از سلفی‌گری را ترسیم می‌نماید که به خلاف الگوی مودودی، بر اصالت خشونت استوار نیست. در مقابل، او سیاست‌های اصلاحی و تدریجی را برای بازگشت به اصول اولیه، پیشنهاد داده که طیفی از فعالیت‌های سیاسی و غیر خشونت‌آمیز را شامل می‌شود. تأسیس سازمان «اخوان المسلمین» و مشی سیاست آن، مؤید این تفکر سلفی است که در میانه دو دیدگاه «اسلام‌گرایی رادیکال مودودی» و «تفکر سکولاری» که خواهان «معنوی شدن» کامل اسلام و دوری از عالم سیاست بود؛ توانست برای خود اعتبار و قدرتی ایجاد نماید (الموصلی، 2005، صص 174-175).

البته «حسن بنا» به گرایش‌های جهادی نیز توجه داشته و در رساله «الجهاد» به بررسی تحلیلی فلسفه تشریع جهاد به منظور پاسخ‌گویی به صاحبان دیدگاه‌های رادیکال، پرداخته است. بررسی او حکایت از آن دارد که جهاد دارای فلسفه‌ای غیر خشونت‌بار در اسلام است که با دفاع از خود، استقرار و صیانت از صلح و امنیت، مجازات پیمان‌شکنان و مساعدت به مظلومان وضع شده؛ مقولاتی که ماهیت «رحمتی» جهاد تا «خشونت‌ی» آن را برای ما روشن می‌سازد. نتیجه آن‌که جهاد اسلامی به هیچ‌وجه مؤید کاربرد و ترویج خشونت (و براساس آن ترور) در عرصه عمل سیاسی - اجتماعی نیست (خسروی، 1384 - ب، صص 171-206). برداشت مذکور که توسط بنا بر آن تأکید شده، در روش علمی او نیز تجلی یافته است. بنا به رابطه متقابل عوامل اجتماعی با نهضت اخوان المسلمین معتقد بود و همین امر اولویت روش‌های آموزشی و تربیتی را بر روش‌های سخت‌افزارانه و اجباری مشخص می‌سازد. البته مرحوم عنایت بر این اعتقاد است که خود بنا به این اصل روشی چندان پای‌بند نبوده و پس از گسترش ایده‌ها و افزایش پیروانش، نظرش نسبت به کاربرد روش‌های غیر مسالمت‌آمیز تغییر کرده است. در این میان مسئله فلسطین و مخاصمات اعراب و اسرائیل نقش برجسته‌ای را در رادیکالیزه کردن مشی غیر خشونت‌آمیز اولیه بنا (و نهضت اخوان المسلمین) ایفا نموده که نیازمند بررسی مستقلی است (عنایت، 1362، صص 101-105).

چهار. گروه «قطب»: رادیکالیزم فعال

سید قطب (1906-1966) را باید مهم‌ترین و اثرگذارترین چهره اسلام سنی در دوره معاصر خواند که تأثیراتی کاملاً متفاوت را در حوزه سلفی‌گری بر پیروان متعدد و متنوع خود گذارده است. این تأثیر تا بدانجا است که از کتاب معالم فی الطريق قطب، به‌عنوان مانیفست بنیادگرایی نیز تعبیر می‌شود. نظر به این که «قطب» زندگانی پر از تغییر و تحولی را تجربه کرده، آموزه‌های فکری او نیز یک دست ارزیابی نمی‌شود، اما در این میان «بنیادگرایی» را می‌توان غایت اندیشه قطب قلمداد نمود؛ چرا که مربوط به دوره آخر زندگی او بوده و در همین دوره است که معالم فی الطريق را تحریر می‌نماید. از حیث زمانی سال‌های 1956 تا 1966 دارای اهمیت ویژه‌ای است؛ چرا که رادیکال شدن اندیشه و عمل سیاسی قطب را شامل می‌شود (مرادی، 1384، صص 229-254).

قطب در آثار این دوره از زندگی‌اش (مانند نسخه جدید تفسیر فی ظلال القرآن، هذا الدین، المستقبل لهذا الدین، خصائص التصور الاسلامی و بالآخره معالم فی الطريق) دیدگاه‌های افراطی‌اش را عرضه داشته (الموصلی، 2005، ص 367) و نشان می‌دهد که چگونه تحت تأثیر آموزه‌های «ابوالاعلی مودودی» به نفي کامل دیدگاه‌های مقابل و ضرورت نابودسازی آن‌ها به هر وسیله‌ای - از جمله خشونت- معتقد و پای‌بند است. اصولی که «قطب» به بنیادگرایی تزریق نمود عبارت‌اند از: (رجایی، 1381، صص 141-148)

اصل «اصالت جماعت اسلامی»؛ که گروهی فرهیخته، مؤمن و پیشگام را شامل می‌شود که

رسالت تبیین دین و سازمان‌دهی پیروان برای مقابله جدی و مشخص با جاهلیت را برعهده دارند.

اصل «اصالت جامعه اسلامی»؛ از دیدگاه قطب جامعه به دوگونه اصلی است: اسلامی یا جاهلی، و در میانه این دو، حد وسطی را نمی‌توان سراغ گرفت. بر این اساس، ضعف عقیده و زوال اصول دینی، جامعه را جاهلی می‌کند و مستحق برخورد می‌سازد. اصل «بازتولید جاهلیت»؛ مطابق نظر قطب، جاهلیت صرفاً بیان‌گر فرهنگ پیش از اسلام نیست؛ بلکه در هر عصر و دوره‌ای امکان بازتولید دارد. با این تفسیر، بسیاری از کشورهای به‌ظاهر مسلمان نیز متصف به وصف «جاهلیت» هستند که باید به اصلاحشان همت گمارد. اصل عبودیت؛ مطابق این اصل که قطب آن را از المصطلحات الاربعه فی القرآن مودودی، اقتباس کرده؛ «تسلیم مطلق اسلام شدن» شرط خروج از جاهلیت و ورود به جامعه اسلامی است. اصل حاکمیت الهی؛ به گمان قطب، حاکمیت در دو مرحله به وقوع می‌پیوندد. نخست پیشتازان امت پدید می‌آیند که گروهی اندک و متمایز هستند، و جدا از سبک زندگی دیگران، الگوی پیشنهادی خود را بر مبنای اسلام اصیل بنیان می‌گذارند. سپس رشد کرده و توسعه می‌یابند و از طریق «جهاد» دیگران را به این الگوی زندگی وارد می‌سازند و حاکمیت الهی در نهایت شکل می‌گیرد. چنان‌که ملاحظه می‌شود «شمشیر» در کنار «کتاب» - در این روش- نقش برجسته‌ای دارد.

رادیکالیزم پیشنهادی قطب را از آن حیث می‌توان «فعال» (Active) وصف نمود که پذیرش آن از سوی هر گروه و سازمانی، به کاربرد روش‌های خشونت‌آمیز برای حل منازعه، منجر شده است. بررسی گونه‌های مختلف این الگوی اخوانی -مانند فداییان اسلام در ایران و یا جماعت اسلامی پاکستان - حکایت از آن دارد که «کاربرد زور برای رفع و دفع فساد از جامعه یا سرکوب محاربان الهی» اولویت و ضرورت می‌یابد (عنایت، 1362، صص 119-124). مثال بارز این ادعا اندیشه و عمل «عبدالسلام فرج» -رهبر و بنیان‌گذار سازمان الجهاد- است که در الفریضه الغایبه (واجبی که از نظرها دور مانده) به ارزش راهبردی جهاد برای تحقق حاکمیت الهی تأکید نموده و برنامه عملی خود را برای کاربرد زور ارائه نموده است (رجایی، 1381، ص 147).

پنج. گروه «صواف»: رادیکالیزم بازدارنده

«محمد محمود الصواف» از فعالان جنبش اخوان در حوزه عراق است که در بازخوانی «نهضت سلفی» نقش مؤثری داشته است. ترکیب روحیه اخوانی با علم‌الازهری (به دلیل تحصیلش در الازهر)، نگاه «صواف» را به عمل سیاسی تغییر داد و او را متأثر از شرایط جهان اسلام (به‌ویژه جنگ اسرائیل غاصب با فلسطینیان) به نظریه «صلح مسلح» رهنمون ساخت. جهت درک این مبنا در حرکت سلفی صواف، توجه به نکات زیر ضروری است:

نخست آن‌که صواف تجربه فعالیت‌های سیاسی را داشته و ارزش راهبردی آن‌ها را در عمل مشاهده نموده است. او با همکاری علمای شیعه و سنی به سال 1948م حزب «التحریر الاسلامی» را بنیاد گذارد که بازخوانی‌شده اخوان در فضای عراق بود. تأسیس «جمعیت امر به معروف و نهی از منکر» و «جمعیه الاخوه اسلامیة» نیز در همین راستا قابل توجه است. دوم آن‌که صواف با عملیات نظامی و میزان اثرگذاری آن نیز آشنا بوده است. او از جمله اندیشه‌گرانی است که به همراه گروهی از اعضای اخوان عراق به فلسطین رفته و در جنگ علیه اسرائیل غاصب حضور داشته است. در همین راستا «جمعیت آزادی فلسطین» را تشکیل داد که اصل مبارزه را اولویت و اهمیت عملی می‌داد.

سوم آن‌که او نیز مانند دیگر بزرگان سلفیه، مشکل جهان اسلام را در تمسک به «اسلام

نادرست»؛ و راهکار را بازگشت به «اسلام صحیح» می‌داند. این تلقی از شریعت کاملاً سیاسی بوده و ایده جدایی دین از سیاست را کاملاً نفی می‌نماید. و بالاخره آن‌که «جهاد» برای تحقق آرمان اسلام اصیل، راهکاری مطمئن و ضروری به‌شمار می‌آید. در ذیل این نکته است که گرایش‌های رادیکالی صواف تجلی می‌یابد. آموزه‌های جهادی صواف عبارتند از:

جهاد وسیله‌ای است تا به‌واسطه آن مسلمانان بتوانند بر جهان حکومت نمایند. مسلمانان باید پیوسته برای جهاد و انجام این فریضه بزرگ دینی آماده باشند. جهاد به دو صورت واجب است: در مقابل دشمن بالقوه خارجی، در مقابل کانون‌های آسیب‌زننده داخلی.

هدف از جهاد «بازدارندگی» دشمنان است (ترهبون به عدو الله و عدوکم). با این توضیح مشخص می‌شود اگرچه صواف رویکرد رادیکال و خشونت‌محور را مدنظر قرار می‌دهد، اما در نهایت با استناد به اصل بازدارندگی، جایگاه آن را تعدیل می‌سازد (بحرانی، 1384 - الف، ص 421-463).

شش. گروه «غزالی»: اعتدال روشی

محمد غزالی (1917-1996) را باید متعلق به جریان فکری اعتدالی دانست که همراه با شخصیت‌هایی چون شیخ قرضاوی، عبدالسلام یاسین، سلیم العوا و طارق البشري از او یاد می‌شود. در واقع، مهم‌ترین ثمره بروز این فکر، خالی نمودن «سلفی‌گری» از «رادیکالیسم» - به ویژه آموزه‌های بیان شده از سوی مودودی و قطب- است. او که از سابقه دیرینه مؤثری در جنبش اخوان برخوردار بود، در پی ترور «حسن البناء» و جانشینی «هضیبی» نتوانست با افکار و سیاست‌های هضیبی همراه شود (الموصلی، 2005، ص 354) و اختلافات و مشاجراتی بین آن دو درگرفت که در نهایت - به دلیل تأکید وی بر سیاسی بودن اخوان در سال 1953م - از اخوان خارج شد. [5]

در دوران مذکور، فضای سیاسی مصر رو به بسته‌شدن داشت و در دوره سادات به مرحله‌ای رسید که اختلافات غزالی با حکومت و عزل او را از مناصبی چون امامت مسجد عمرو، و اتمام همکاری‌اش با وزارت اوقاف مصر را در پی داشت. از این زمان، دوره مسافرت‌های او به عربستان، کویت، قطر، الجزایر و ایران آغاز شد که در نهایت‌شدن شاکله فکری او بسیار اثرگذار بود. غزالی برگرفته از مطالعات دینی و تجربه‌های عملی حاصل آمده، رویکردی اعتدالی را در بحث از بنای حکومت اسلامی پیشه کرد. او اگرچه سیاسی بودن اسلام و ضرورت بنای حکومت را متأثر از الگوی اصیل اسلامی (حکومت نبوی(صلی الله علیه وآله وسلم)) امری ضروری می‌پنداشت (عنایت، 1362، ص 108) اما معتقد بود که این مهم جز از طریق فهم مجدد اصول دینی در فضای معاصر میسر نیست. لذا نگاه سلفی او به ضرورت شورا و استقرار دموکراسی، و نفی «خشونت» منتهی می‌شود (عنایت، 1362، ص 109-114). در بحث از خشونت او ضمن پذیرش «حق شورش مشروط»، کاربرد زور از سوی حکومت بر ضد این شورش‌های محلی اصیل را نوعی خروج از دین و دلیل زوال مشروعیت آن می‌خواند. بیان این حکم از آنجا توجیه می‌شود که به گمان او بین مصلحت حاکم با مصلحت امت اسلامی تفاوت است و اسلام اولویت را به «مصلحت امت» تا «حکومت» داده است. در قالب همین منطق است که از جنگ در سه سطح سخن می‌گوید:

اول. جنگ با حاکم (که رو به فساد دارد) از ناحیه امت برای صیانت از سلامت دین؛
دوم. جنگ تدافعی؛

سوم. جنگ دعوتی (برای دعوت اسلام).

با عنایت به نفي نوع سوم (به دلیل عدم انطباقش با سیره نبوی(صلی الله علیه وآله وسلم)) و تأیید گونه اول در قالب امر به معروف و نهی از منکر، آنچه برای حکومت می ماند فقط جنگ تدافعی - آن هم در چارچوب ضوابط اسلامی - است که در مجموع از تحدید خشونت در نگاه غزالی حکایت دارد.

گزاره‌های انتقادی غزالی از «جنگ به مثابه یک روش» زیاد بوده و نشان می‌دهد که در نگرش اعتدالی او بحث روش خیلی مهم است. به این معنا که جنگ و خشونت به حداقل ممکن و از باب ضرورت منحصر می‌شود و به هیچ وجه اولویت و اهمیت پیش گفته از سوی افرادی چون مودودی و قطب را ندارد. غزالی تصاویر ارائه شده از اسلام رادیکال را ناقص و غیر اصیل می‌خواند؛ تفاسیر جهادی را آسیب شناسی کرده و غلوآمیز می‌یابد؛ احادیث و روایات وارد شده در خصوص تلازم دین و شمشیر را نقد کرده و از حیث استناد و یا اصالت معنا غیرمعتبر می‌یابد؛ و بالاخره آن که سلفی‌گری را با روشی اعتدالی (یعنی تقریب تا جنگ) همراه می‌سازد (بحرانی، 1384 - ب، صص 513-590).

در مقام جمع‌بندی می‌توان محمد غزالی را بنیان‌گذار رویکردی اعتدالی در بحث سلفی‌گری معرفی نمود که از رویکرد رادیکال به شدت فاصله گرفته و تصویر تازه‌ای را عرضه می‌دارد که امروزه بیشتر با وصف «اصلاحی» (Reformist) در مقابل «رادیکالی» و «انقلابی» یاد می‌شود و ویژگی بارز آن اولویت بخشیدن به روش‌های تربیتی تا برخوردهایی اجبارآمیز و کوبنده است (عنایت، 1362، ص 116). اگرچه این نگرش به صورت اقلیت مانده، اما از ارزش روشی و محتوایی بسیاری برای الگوهای تقریبی برخوردار است:

«غزالی خود سلفی است، اما سلفی بودن را نه به معنای تعصب به مذهب خاص، بلکه به معنای حرکت در مسیر صحابه و تابعان پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) می‌داند. سلفیت از نظر وی گرایش عقلانی، و عاملی است که ریشه در قرون گذشته اسلام دارد و به کتاب خدا و سنت رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) پای‌بندی کامل دارد.» (بحرانی، 1384 - ب، صص 561-560).

با این تفسیر، غزالی را بیشتر می‌توان به تفکر اصلاحی اندیشه‌گرانی چون سید جمال‌الدین اسدآبادی نزدیک دانست. سید جمال به دلیل اصول معرفتی و عملی‌ای که بدان‌ها معتقد و عامل بود، [6] اصولاً از فضای بنیادگرایی سلفی‌نگر خارج بوده و مصلحتی بزرگ به‌شمار می‌آید که روایت خاصی از «سلفیت» را در دستور کار داشت و به همین خاطر، نام او در لیست گروه‌های مرجع بنیادگرایی سلفی نمی‌آید.

هفت. گروه «عبدالوهاب»: تصلب در شریعت

محمد بن عبدالوهاب (1115-1206ه) جنبش خود را با شعار تأمین خلوص دینی آغاز نمود و بر آن بود تا با بازگشت به اسلام اصیل و پیراستن آن از کلیه اضافات، به این مهم نایل شود. «الگار» و همکارانش در مقام ارزیابی «وهابیت»، شاخصه بارز آن را «افراطی‌گری» در درک سنت می‌دانند؛ بدین معنا که در «احیای دین» دچار نوعی تنگ‌نظری شده‌اند و این نقیصه آن‌ها را به «نوسازی ارزش‌ها از طریق جهاد» رهنمون شده است؛ روشی که در نهایت به خشونت و منازعه ختم می‌شود:

«وهابیان با این کوشش‌ها و تقلای‌شان برای نوسازی ارزش‌های اولیه اسلام و به‌خصوص با جهاد، به امید برانگیختن مسلمانان به تحرك سیاسی هم‌سطح با عظمت گذشته، نقش (خاص) و مهمی در (تحولات) اسلام بازی کردند.» (الگار و دیگران، 1362، ص 38).

گذشته از ارزیابی بالا، آنچه وهابیت را آسیب‌پذیر می‌سازد، روایت آنان از اصول اولیه‌ای است که اگرچه در صحت و اعتبار آنها تردیدی نمی‌توان روا داشت؛ اما نوع تفسیر وهابی آنها را از جوهره اصلی‌شان عاری ساخته و به جای «رحمت»، به‌ظهور «خشونت» و «تحمیل» در رفتار دینی منجر شده‌اند. این اصول عبارت‌اند از:

یک. ارجاع به قرآن کریم

در مرجعیت قرآن کریم به دلیل ویژگی‌های زیر هیچ شك و تردیدی نیست: کلمه الله است و به‌دلیل غیرمخلوق بودن از هرگونه تغییری ایمن است؛ [7] پیامی جاویدان دارد؛ [8] کامل و بدون هیچ‌گونه نقصی است؛ [9] تمامی اصول موردنیاز در آن به تفصیل لازم آمده و چیزی را کوچک یا بزرگ نیست که ضروری باشد ولی در آن نیامده باشد. [10] با این حال، برداشت ما از این «مرجعیت» یکسان نبوده و به دو صورت می‌تواند باشد (هویدی، 1981):

مرجعیت قرآنی و سد باب اجتهاد؛

مرجعیت قرآنی و اجتهاد در چارچوب آن.

گروش وهابیون به تلقی اول، روش فهم و شناخت آنها را متصلب و غیرپویا ساخته است.

دو. کفایت سنت

سنت چون مستند به معصوم است روشن‌کننده معنای واقعی دین است که از این حیث دارای اعتبار بوده و چونان قرآن کریم می‌تواند محل رجوع باشد؛ با این حال، آنچه وهابیت را آسیب‌پذیر ساخته، یکی نوع تلقی حجیت سنت است که مشابه برداشت آنها از قرآن از پویایی و تحول لازم برخوردار نیست؛ و دیگری توسعه سنت به گستره وسیعی از صحابه و تابعین است که از آنها به «سلف صالح» تعبیر می‌نمایند. در واقع، کفایت «سنت» از حیث مصداقی و روشی نزد وهابیت، مشکل‌ساز بوده و اندیشه و عمل ایشان را به افراطی‌گری و خشونت رهنمون می‌سازد. همان‌گونه که بعداً در اندیشه و عمل افرادی چون رشید رضا [11] این معضل و آسیب خودنمایی می‌کند.

در مقام جمع‌بندی مباحث این بخش و به‌عنوان ارائه يك الگوی تحلیلی از ارکان معرفت‌شناختی، روشی و عملی جریان بنیادگرایی سلفی، نمودار شماره يك که مشتمل بر هشت رکن اصلی بنیادگرایی است، استنتاج و پیشنهاد می‌شود. مطابق این نمودار بنیادگرایی سلفی، حداقل هشت رکن اساسی را دستور کار دارد که هر يك از آنها به نحوی مقوله امنیت را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در ادامه، با شناسایی لایه‌های مفهومی - علمی امنیت، تلاش می‌شود این ارتباط به شکل مبسوط بیان شود.

3. چارچوب تحلیلی

تعیین ارزش امنیتی هر پدیده‌ای در گرو شناسایی گونه‌های اثرگذاری آن بر «وضعیت ایمن» (Safe Situation) است که در رویکرد «ایجابی» با شاخص «رضایت» و در رویکرد سلبی با شاخص «تهدید» شناسانده می‌شود. با این حال، درک مناسبات بین پدیده موردنظر با وضعیت ایمن، بدون داشتن يك الگوی تحلیلی ممکن نیست. به همین خاطر، لازم می‌آید در اینجا الگوی پیشنهادی برای چگونگی تحلیل مناسبات بین «بنیادگرایی» با «وضعیت ایمن» مطرح و براساس آن گونه‌های اثرگذاری (اعم از فرصت‌ساز یا تهدیدساز) شناسایی شود.

چارچوب‌های تحلیلی موجود را می‌توان به دو دسته اصلی تقسیم نمود. نخست «چارچوب‌های تک‌عاملی» که در آن یکی از عوامل «نظریه، ساخت یا ساختار» به‌عنوان محور تحلیل مدنظر است؛ دوم چارچوب‌های ترکیبی که در پی تحلیل‌گونه‌های ارتباط با استفاده از دو یا سه عامل محوری هستند.

3-1. چارچوب‌های تک‌عاملی

مجموع رویکردهای تحلیلی تک‌عاملی موجود را می‌توان در سه گروه اصلی دسته‌بندی نمود. ملاک این دسته‌بندی نوع شاخصی است که برای ارزیابی امنیتی از سوی هر یک از این تحلیل‌گران پیشنهاد شده و به مثابه محوری اصلی برای چارچوب تحلیلی پذیرفته شده است: اول. هویت‌انگاران

این دسته از تحلیل‌گران با مبنا قرار دادن «هویت» به مثابه موضوع امنیت، در مقام تحلیل و شناخت مؤلفه‌هایی هستند که به تضعیف یا بروز انحراف در هویت پدیده‌های هدف منجر می‌شوند. با توجه به موضوع امنیت نزد این دسته از تحلیل‌گران، الگوهای تحلیلی فرهنگی از اولویت و کاربرد بالایی برخوردارند. برای مثال می‌توان به نظریه «امنیت اجتماعی» (Security Community) اشاره داشت که توسط اندیشه‌گرانی چون «ایمانوئل آدلر» (Imanuel Adler) و «میشل بارنت» (Michael Barnett) تبیین و ارائه شده و متعاقباً در «مکتب کپنهاگ» به اوج خویش رسیده‌اند (افتخاری، 1381، ص 421-446). در مجموع می‌توان چنین اظهار داشت که دغدغه اصلی هویت‌انگاران، شأن نظری امنیت است. به عبارت دیگر، مبنای امنیت‌سازی در ساحت اصلی و مهم «نظریه» محقق می‌شود و براساس آن واقعیت‌ها، روابط و سیاست‌های امنیتی معنا و مفهوم می‌یابند. با این تفسیر مهم‌ترین نوع ارتباط بین «بنیادگرایی» و «امنیت» را باید در سطح نظری جست‌وجو کرد و سراغ آن را گرفت.
دوم. ساختارگرایان

اگر موضوع امنیت را ثبات ساختاری و حفظ قدرت حاکمه بدانیم، در آن صورت الگوهای تحلیلی - سیاسی موضوعیت و اعتبار یابند که در آن‌ها کنترل جریان قدرت به‌عنوان شاخص اصلی «امنیت - ناامنی» مطرح است. شناخت کانونه‌های ناامنی و نحوه مقابله با آن‌ها دغدغه اصلی رویکردهای ساختارگرایانه در حوزه امنیت است. در این خصوص می‌توان به الگوی پیشنهادی جامع «لوسین پای» (Lucian Pye) و همکارانش اشاره داشت که با رویکردی جامعه‌شناختی به شناسایی پنج بحران اصلی همت گمارده‌اند (پای و دیگران، 1380). همچنین الگوی تحلیلی معروف به «آشوب» (Turbulance) «جیمز روزنا» (James Rosenau) درخور توجه است که از فرآیند شکل‌گیری و اعمال قدرت سخن می‌گوید؛ فرآیندی که به دلیل «عدم انتظام» و «پراکندگی‌اش» دربردارنده تلقی‌ای تازه و متفاوتی از امنیت و ناامنی است (روزنا، 1384، ص 77-130). از حیث تاریخی نیز الگوی تحلیلی پیشنهادی «باری بوزان» - با عنوان «فضای آنارشیک» (Anarchy) - بر کلیه الگوهای از این قبیل اولویت دارد که در آن نبود یک قدرت متمرکز و محوری در نظام بین‌الملل، به عنوان عامل اصلی در بروز ناامنی‌های ساختاری معرفی شده است. (بوزان، 1378، صص 171-199).

تأمل در ملاحظات بالا حکایت از آن دارد که پرسش از چگونگی و روش تأمین امنیت، دومین دغدغه مهمی است که از سوی ساختارگرایان مورد توجه قرار گرفته است. از این حیث باید از نسبت «بنیادگرایی» با «روش تأمین امنیت» در جهان معاصر پرسش نمود و مشخص کرد که آیا بنیادگرایی در قالب نظریه‌های واقع‌گرایانه قدرت محور، سخت‌افزارگرایی را تشدید می‌نماید؛ یا به نقد قدرت پرداخته و نرم‌افزارگرایی را با تأکید بر مفاهیمی چون سرمایه اجتماعی تقویت می‌نماید؟

سوم. کارکردگرایان

این دسته از اندیشه‌گران بر این اعتقادند که «اهداف» (Ends) در قیاس با ساخت‌ها یا آرمان‌ها، از اولویت برخوردارند و به همین خاطر است که امنیت و یا ناامنی را نسبت به تحقق یا عدم تحقق «اهداف»، فهم و تعریف می‌نمایند. کارکردگرایان فلسفی با «واقع‌گرایی» (Realism)

مرتبط بوده و ناامنی را در این چارچوب درک می‌کنند (افتخاری، 1383، صص 55-65). اما از آن حیث که تأکید خود را بر «اهداف» تا «روش‌ها» می‌گذرانند، از «ساختارگرایان» متمایز می‌شوند. از این منظر، دغدغه اصلی تحلیل امنیتی را موضوع مهم «نتایج» و «پیامدها» تشکیل می‌دهد و این‌که آنچه حاصل آمده در مقام عمل تا چه میزان در تأمین امنیت مؤثر بوده است. «نتیجه‌گرایی» این الگو از ویژگی‌های خاص آن است و در بحث از بنیادگرایی پرسش امنیتی خود را این‌چنین مطرح می‌سازد که بنیادگرایی تا چه میزان بر تحقق اهداف امنیتی در سطح ملی و فراملی اثرگذار بوده است؟

3-2. چارچوب ترکیبی

با توجه به این که هر یک از الگوهای پیشنهادی، بخشی از واقعیت مربوط به امنیت را به بحث می‌گذارد، در این نوشتار محقق چارچوب ترکیبی‌ای را که مؤلفه‌های «هدف»، «نظریه» و «روش» را به صورت همزمان در تحلیل ارزش امنیتی «بنیادگرایی» به بحث می‌گذارد، انتخاب و مبنای تحلیل خود قرار می‌دهد. جامعیت این چارچوب مهم‌ترین دلیل این گزینش است. در این چارچوب، سطوح و مؤلفه‌های تحلیل هر پدیده امنیتی عبارت‌اند از:

3-2-1. سطوح

مطابق رویکرد جامع، «امنیت» پدیده‌ای سه‌وجهی ارزیابی می‌شود و مرکب از سه‌وجه تحلیلی است:

سطح 1. ایده امنیت

منظور از ایده (Idea) آن بخشی از «امنیت» است که از چیستی «امنیت» سخن گفته و بُعد ذهنی آن را نزد مخاطبان سامان می‌دهد. «ایده‌ها» در ارتباط با «آرمان‌ها» هستند و به همین خاطر است که «انتزاعی» بوده و نرم‌ترین بخش یک پدیده امنیتی را شکل می‌دهند که در قالب «نظریه‌های امنیتی» تجلی می‌یابد.

سطح 2. منافع امنیت

«منافع» را می‌توان بین دو حوزه ذهن و عین و واقع در مرز آرمانی‌گرایی - واقع‌گرایی تلقی کرد. به عبارت دیگر، «منفعت» به دلیل ویژگی دوگانه‌ای که دارد می‌تواند به بازتعریف آرمان در چارچوب مقتضیات زمانی و مکانی منتهی شده و بدین ترتیب، امکان انتقال آن‌ها را به «درک عمومی» میسر سازد. از این منظر تعریف «منافع» و شناخت صحیح آن‌ها گام نخست در تعریف نظام امنیتی در هر جامعه‌ای است. این کار در قالب تعریف اهداف بلندمدت، میان‌مدت و کوتاه‌مدت به انجام می‌رسد (کلینتون، 1379، صص 64-85).

سطح 3. فیزیک امنیت

منظور از «فیزیک امنیت» بخش عینی امنیت است که معمولاً در دو بُعد بررسی می‌شود. نخست ملاحظات ساختاری که به نحوه سازمان‌دهی و ارتباط درونی عناصر اصلی و اثرگذار در امنیت‌سازی مربوط می‌شود. دوم روش‌های اجرایی که بازبر برای تحقق امنیت و صیانت از آن یا جهت مقابله با ناامنی از آن‌ها بهره می‌برد. بر این اساس فیزیک امنیت دارای ابعاد سخت‌افزاری (چون سازمان، منافع و ...) و نرم‌افزاری (چون نحوه ارتباط، ضوابط و قواعد ارتباطی و رفتاری و ...) است (بوزان و دیگران، 1386، صص 291-316).

3-2-2. مؤلفه‌ها

در چارچوب سطوح سه‌گانه بیان شده، حال می‌توان مؤلفه‌های اساسی ارزیابی امنیتی را شناسایی و معرفی نمود:

مؤلفه اول: از نظریه امنیت ایجابی تا امنیت سلبی

چنان‌که در بخش مفاهیم بیان شد، دو گفتمان اصلی در حوزه امنیت قابل شناسایی است که

از تعریف امنیت به «رضایت» تا تعریف امنیت به «قدرت» را شامل می‌شود. بر این اساس، هرچه ایده امنیت به سمت «رضایت‌مندی» تمایل یابد، ماهیتی ایجابی؛ و هرچه به سمت «قدرت‌محوری» گرایش پیدا نماید، «ماهیتی سلبی» می‌یابد. دو گزاره راهنما برای این مؤلفه عبارت‌اند از:

گزاره 1. ایده «قدرت» به سخت‌افزاری شدن «امنیت» و زمینه‌سازی برای ظهور هژمونی که وضعیت امن را موقعیتی مبتنی بر سکون ترسیم می‌نماید، منتهی می‌شود. از این حیث «قدرت‌محوری» فرآیندی منفی در ارزیابی امنیتی تلقی می‌شود.

این ایده چنان‌که «مورگنتا» (Hans J. Morgentau) اظهار داشته، ریشه در واقع‌گرایی سنتی دارد و تحت‌تأثیر اصولی چون منفعت‌گرایی، مرجعیت قدرت، و نسبت‌گرایی ارزشی توانسته به حیات و بالندگی خود ادامه دهد (مورگنتا، 1379، صص 79-89). این تلقی در دوره «پس از جنگ سرد» توسط نئو محافظه‌کاران آمریکایی در قالب نظریه‌های «نواقع‌گرایی» بازتولید شده و به رادیکالیزه‌شدن فضای امنیتی دامن زده است (کاکس، 1380، صص 15-25). نتیجه توسعه این نظریه آسیب‌پذیری فضای امنیتی حاکم بر نظام بین‌الملل و وقوع جنگ‌های پرهزینه‌ای چون حمله به افغانستان و عراق از سوی آمریکا است که سه نتیجه منفی را در حد نوشتار حاضر به‌دنبال داشته است؛ نخست آن‌که به بی‌اعتباری روش‌های مسالمت‌آمیز در حل و فصل مخاصمات کمک کرده (سیمونز، 2003، صص 173-196)؛ دوم آن‌که به رشد گرایش‌های رادیکالی در عرصه مدیریت امنیتی دامن زده (Keohane, 1984, Nye 1995)؛ و سوم آن‌که هزینه‌های امنیتی را افزایش و میزان اثرگذاری آن‌ها را در بُعد زمان، کاهش داده است (سوید، 2004، صص 201-220). مجموع این ملاحظات دلیلی برای ارزیابی منفی از ارزش امنیتی این ایده در عرصه عمل و نظر است.

گزاره 2. ایده «رضایت» به نرم‌افزاری شدن امنیت و مشارکتی‌شدن فرآیند امنیت‌سازی دلالت دارد. بنابراین، می‌توان آن را فرآیندی مثبت در تحولات نظری و عملی امنیت به‌شمار آورد. تکوین جنبش‌های ضد واقع‌گرایی (Anti-realism Movements) در اواخر دهه 1970 م منجر به پدید آمدن دیدگاه‌های انتقادی نسب به اصالت دادن به قدرت سخت در مقام درک امنیت شد و در نتیجه آن، رویکرد تازه‌ای شکل گرفت که معتقد بود امنیت محصول مشارکت جمعی و رضایت‌خاطر بازیگران است. به همین دلیل است که ابعاد ذهنی و احساسی امنیت نسبت به عینیت‌های خارجی به مراتب از اولویت بیشتری برخوردارند. بر این اساس، اقبال به ارکان مهمی چون «مساوات»، «عدالت»، «حمایت»، «مشارکت» و ... که زمینه‌پیدایش «رضایت‌مندی» را فراهم می‌آورد، برای امنیت‌سازی به مراتب از تحصیل ابزار و منابع قدرت سخت، مؤثرتر و ضروری‌تر است. از این منظر، تأکید بر رضایت‌مندی، سیاستی مثبت در ارزیابی امنیتی به‌شمار می‌آید (افتخاری، 1380، صص 2-62).

مؤلفه دوم. منفعت، ملیت و جامعه جهانی

اگرچه عمده مکاتب موجود «منافع ملی» را به عنوان موضوع «امنیت ملی» پذیرفته‌اند و بر این اعتقادند که در صورت بی‌توجهی به این مفهوم، نمی‌توان بدیلی مناسب برای آن سراغ گرفت و این موضوع نه‌تنها به آسیب‌دیدن امنیت ملی، بلکه به بروز آشفتگی در امنیت بین‌الملل منتهی می‌شود (تریف و دیگران، 1383، صص 25-64)؛ اما «دیوید کلینتون» (David Clinton) از منطری آسیب‌شناسانه، «منافع ملی» را نزد برخی از تحلیل‌گران مفهومی «غیردموکراتیک»، «غیرعقلانی»، «کهنه و منسوخ» که از انطباق لازم با شرایط متحول جهانی - به‌ویژه در فضای جهانی‌شدن - برخوردار نیست، شمرده است (کلینتون، 1379، صص 94-100). متقابلاً

استدلال‌های اثباتی برای اعتبار منافع ملی نیز ذکر شده که اگرچه می‌تواند راهبري سياست خارجي را توسط این مفهوم توجیه کند، لیکن از منظر امنیتی پاسخ‌گو نبوده و همچنان این ایراد مطرح است که آسیب‌های امنیتی پدید آمده از سه ناحیه ذکر شده، کاربرد این مفهوم را در امنیت ملی با تردید همراه می‌سازد. نتیجه این رویکرد انتقادی، طرح مفهوم «منافع مشترك بشري» (Common Human Intrests) بوده که در نقطه مقابل قرار داشته و وضعیت مطلوب و مناسبی را ترسیم می‌کند که در آن مرجع امنیت از حد ملی فراتر رفته و به دغدغه‌ها و خواسته‌های انسانی ناظر است. به عبارت دیگر، امنیت به‌جای قرار گرفتن در قالب ملی، رنگ «انسانی» به خود می‌گیرد (توماس، 1382). بدین ترتیب دو گزاره راهبردي تازه مطرح می‌شود: گزاره 3. مرجعیت افراطی منافع ملی به تصلب الگوهای امنیتی فراملی و آسیب‌پذیری آن‌ها از ناحیه واکنش‌های منفی محیطی، منتهی می‌شود.

به عبارت دیگر، تأکید بیش از اندازه بر «امنیت ملی» منجر به بروز بحران در شبکه ارتباطی بین بازیگران می‌شود و در صورت تعمیم‌یافتن این رویکرد و افراط در آن، محیط منطقه‌ای و بین‌المللی آسیب دیده، و نتیجه آن تکوین کانون‌های تهدید، در حوزه‌های خارج از «منافع ملی مشخص کشورها» است. این تهدیدها به دلیل بی‌توجهی از سوی عموم بازیگران، به سادگی فعال شده و به یک‌باره امنیت چند یا بسیاری از کشورها را به خطر می‌اندازد (کاستلز، 1380، صص 515-542). اقبال به سوی الگوهای امنیت دسته‌جمعی که در آن‌ها وجود «تهدیدات مشترك» (Common Threats) مبنای ائتلاف است، بر همین اساس است. خلاصه کلام آن‌که «ملی‌گرایی افراطی» به تصلب امنیت در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی منجر شده و از این حیث پروسه‌ای منفی ارزیابی می‌شود.

گزاره 4. مرجعیت منافع مشترك بشري به تعدیل راهبردهای امنیت ملی و افزایش ضریب ایمنی برای کل بازیگران کمک می‌نماید.

وضعیت نامطلوبی که در مقابل شرایط نامطلوب ذکر شده در ذیل گزاره سه آمد، «اهتمام به منافع مشترك بشري» است. مبنای این منطق، نقد «جزئی‌نگری» (در اینجا ملی‌گرایی افراطی) و درک ماهیت شبکه‌ای جهانی است که در آن زندگی می‌کنیم. از این منظر، آدمیان بر روی یک کره خاکی قرار دارند و حفظ و صیانت از آن اولویت اول همگان - فارغ از این‌که در کدام کشور یا مکان باشند - است. چنانچه «مانوئل کاستلز» (Manuel Castelles) نشان داده، ما در «جامعه‌ای شبکه‌ای» (Network Society) قرار داریم که سرنوشت همه ما را به هم پیوند می‌زند؛ لذا منافع واحد و عمومی وجود دارد که باید مرجع امنیت جهانی قرار گیرد. در این چشم‌انداز است که همگان «جهانی» (Global) به امنیت نگاه می‌کنند، ولی به صورت «محلی» (Local) در حد و امکانات و شرایط عمل می‌نمایند (کاستلز، 1380، صص 385-439). این وضعیت، موقعیتی آرمانی و مثبت را در مطالعات امنیتی نشان می‌دهد.

مؤلفه سوم. تهدید، ترور و مشارکت

آخرین مؤلفه‌ای که در این الگوی تحلیلی از امنیت باید به آن توجه داد، «فیزیک امنیت» است که به دلیل تحول شرایط حاکم بر اوضاع بین‌المللی، به شدت متحول شده است. این تغییر در دو لایه قابل شناسایی است:

نخست، سازمان‌های امنیتی به دلیل طرح مقولات تازه‌ای از قبیل تهدید نرم، تهدید نامتقارن، یا اولویت‌یابی منابع قدرت نرم در تولید تهدید در قیاس با منابع سخت‌افزاری و سنتی (افتخاری، 1385)؛ دیگر نمی‌توانند به شکل بسته (مخفی و با عملکرد محدود انسانی) به حیات خود ادامه دهند. به عبارت دیگر، این سازمان‌ها به دلیل توسعه فضای عملیاتی، پیچیده‌شدن آن و به‌ویژه

نفوذپذیری آنها به خاطر رواج فن‌آوری‌های نوین (گیلبوآ، 1388، صص 47-62)؛ نیازمند نوعی مشارکت عمومی شده‌اند که اقتضای اصلاح و ارتقای سازمان‌های امنیتی و تبدیل شدن به «سازمان‌های باز و مشارکتی» را دارد.

دیگر آن‌که روش‌های تولید امنیت و ناامنی متأثر از شرایط جهانی شدن و توسعه فن‌آوری‌های نوین، متحول شده و شاهد طرح مقوله مهمی چون ترور هستیم که به کانون اصلی تولید ناامنی در مقطع حاضر تبدیل شده است. ویژگی ترورهای جدید و نفوذ آن‌ها در بطن سیاست و جامعه، مانع از آن می‌شود که از تحلیل این روش جدید تولید ناامنی بتوان به‌سادگی گذر نمود؛ چنان‌که شاهد بروز حساسیت‌های امنیتی تازه‌ای برای بسیاری از پدیده‌های طبیعی و روزمره (چون بهداشت محیط، بیکاری، روابط اجتماعی، و...) تحت تأثیر پدیده منفی «امنیتی‌شدن پدیده‌ها» (Securitization) می‌باشیم که حکایت از آن دارد که جهان معاصر به‌شدت استعداد تولید ناامنی را دارد (کاستلز، 1380، فصول 3 تا 5). با این توضیح دو گزاره روشی را می‌توان به‌عنوان مؤلفه‌های اصلی در این بخش استنتاج و مدنظر قرار داد:

گزاره 5. پیشگیری و مقابله با تهدید در جهان معاصر بدون کاربرد الگویی مشارکتی در بخش سازمان‌های امنیتی میسر نیست.

این گزاره معرف وضعیت مطلوب (مثبت) امنیتی است که با شاخص‌های همفکری معمولاً شناسانده می‌شود. در نقطه مقابل و برای وضعیت نامطلوب (منفی) امنیتی می‌توان چنین اظهار داشت:

گزاره 6. امنیتی نمودن فضای سیاسی - اجتماعی جامعه با استفاده از ابزارهای فن‌آورانه نوین، به فعال‌شدن کانون اصلی تولید ناامنی در هر دو سطح داخلی و خارجی منجر شده و روشی ضد امنیتی ارزیابی می‌شود.

مصادق بارز این وضعیت شبکه‌های تروریستی هستند که از این رهگذر به تجمیع توان‌مندی‌ها و ایراد ضربه به بازیگران مختلف می‌پردازند. در این ارتباط، تذکر این نکته ضروری است که «بنیادگرایی افراطی» چنان‌که «مبارک هشام» نشان داده، روش امنیت‌سازی را متحول ساخته و به تقویت و ترویج روش‌های تروریستی کمک می‌کند (مبارک، 1995)؛ پدیده‌ای مذموم که نه تنها اعضای دارالفکر، بلکه بسیاری از کشورهای حوزه دارالاسلام را تهدید می‌نماید. به عبارت دیگر، از بنیادگرایی نه‌تنها به توسعه ترور در خارج از جهان اسلام، بلکه در درون آن منجر می‌شود که پدیده‌ای با ارزش ضدامنیتی مضاعف ارزیابی می‌شود.

مجموع ملاحظات تحلیلی ارائه شده در این بخش را می‌توان در جدول شماره 1 و در قالب شش گرایش اصلی امنیتی خلاصه نمود. بر این اساس، می‌توان بازیگران را از حیث راهبرد امنیتی‌شان ارزیابی نمود و در دو دسته (با عملکرد منفی یا مثبت) جایابی نمود؛ یک گروه از طریق تأکید بر اصولی از قبیل تمرکز، پنهان‌کاری، منافع خرد و سلبی‌نگری، فضای امنیت ملی و فراملی را ملتهب و آسیب‌پذیر می‌سازند؛ و گروه دوم بالعکس، با ظرفیت‌سازی از طریق مشارکت و همکاری، توسعه نگرش ایجابی و محوریت بخشیدن به ارزش‌های انسانی و فراگیر، به تقویت فضای امنیت ملی و فراملی کمک نمایند.

فیزیک (روش)

منافع (هدف)

ایده (نظریه)

مؤلفه

ارزش امنیتی

سازمان‌های باز در فضای سیاسی/ اجتماعی (همکاری)

منافع مشترک بشری

رضایت محوری

مثبت

سازمان‌های بسته در فضای امنیتی شده (انحصار)

منافع ملی/ خرده ملی

قدرت محوری

منفی

جدول شماره 1: مؤلفه‌های تعیین ارزش (ضد) امنیتی گروه‌ها و جنبش‌ها

4. ارزیابی امنیتی بنیادگرایی

با توجه به شناخت ارائه شده از بنیادگرایی و آشنایی با گونه‌های متفاوت آن، می‌توان در قالب چارچوب ترکیبی پیشنهادی، به ارزیابی امنیتی بنیادگرایی در سه محور اصلی پرداخته و نتیجه آن را به صورت مثبت یا منفی مشخص نمود (نگاه کنید به جدول شماره 2):

ردیف

گروه

سطح تحلیل

شاخص‌ها

ارزیابی امنیتی

1

ابن تیمیه

نظری

- . ظاهرگرایی
- . تأیید «تغلب»
- . اصل شوکت
- . قتل کفار
- . اولویت جهاد
- . منافع ایدئولوژیک

. اولویت بخشی به ایده «سلطه»

2

مودودی

روشی

- . خشونت گرایی
- . امکان جنگ مقدس
- . تکفیر

. منافع ایدئولوژیک

. توجیه کاربرد ابزارها و روش‌های خشونت‌آمیز

3

بنا

نظری - روشی

- . نقد خشونت
- . فعالیت سازمانی
- . اصالت صلح
- . منافع جهان اسلام

- . توجه به اصل رضایت
- . اصالت بخشی به تربیت
- به مثابه روش

4

قطب

نظری- روشی- عملی

- . توجیه خشونت
- . اصالت هدف
- . فعالیت سازمانی
- . تعارض با جاهلیت فراگیر
- . پیشگامی اقلیت رادیکال
- . منافع جهان اسلام

- . اولویت بخشی به ایده سلطه
- . تجویز روش های سخت افزاری
- . تولید تعارض در سطح سازمانی

5

صوّاف

نظری

- . فعالیت سازمانی
- . توجیه اقدام نظامی و مسلحانه
- . اولویت جهاد
- . اصالت قدرت
- . منافع گروهی/ سازمانی

. نظریه بازدارندگی: صلح مسلح

6

غزالی

نظری

- . منافع جمعی
- . نفی خشونت
- . بازخوانی مدرن دین
- . تحدید جهاد به تدافعی
- . خشونت حداقلی

. اولویت اصلاح

وهاب

نظری - عملی

- . منافع ایدئولوژیک
- . تکفیر
- . اصالت مبارزه
- . توجیه خشونت
- . کفایت

- . مرجعیت ایده سلطه
- . تجویز روش‌های خشونت‌آمیز

جدول شماره 2: ارزیابی امنیتی گروه‌های هفت‌گانه سلفی
به منظور قرائت کامل جدول فوق، می‌توان سلفیه و گروه‌های سلفی را در سه محور اصلی‌ای
که در الگوی تحلیلی به آن اشاره رفت، به شرح زیر ارزیابی نمود:
4-1. بنیادگرایی سلفی و گفتمان سلبی امنیت؛ تحلیلی در سطح نظری
خیزش بنیادگرایی سلفی در ابعاد و سطوح مختلف با قدرت محوری ارتباط یافته است و از این
حیث می‌توان ادعا نمود که بنیادگرایی به سخت‌افزاری شدن نظریه امنیت کمک مؤثری نموده
است. بر این اساس، و در قالب الگوی تحلیل ارائه‌شده در بخش پیشین، مشخص می‌شود که
بنیادگرایی، حاکمیت ایده امنیت منفی را در سطح نظری در پی داشته است. ابعاد این ارتباط
عبارت‌اند از:

یک. اولویت تبعیت بر پذیرش

اگرچه پاره‌ای از گروه‌های بنیادگرا نسبت به استفاده از ظرفیت‌های فضای سایبر و شبکه
ارتباطاتی برای تحصیل اهداف خویش آگاه و فعال شده‌اند (طیب، 1382، صص 131-194)، اما
استفاده از ابزارهای فرهنگی و فن‌آوری‌های پیشرفته را نمی‌توان و نباید با نرم‌افزاری شدن
امنیت یکسان تلقی نمود. آنچه در این فعالیت‌ها همچنان درخور توجه می‌نماید، تأکید
بنیادگرایان بر ماهیت اجبارآمیز امنیت است که تلقی ایشان را سخت‌افزارگرا قرار می‌دهد. به
عبارت دیگر، بنیادگرایی به دلیل تصلب در «حقیقت‌پنداری اجتماعی» (منظور شکل‌گیری حقیقت
از رهگذر تضارب آرا است)، قائل باشد. به همین خاطر است که اصل «تبعیت» نزد بنیادگرایان از
اولویت و ارزش بالایی برخوردار است.

«کروز» (R.Crews) و همکارانش در مقام ارزیابی ایدئولوژی «طالبانیسم» در افغانستان، از این
منظر به آسیب‌شناسی وضعیت بحرانی افغانستان پرداخته و نشان داده‌اند که چگونه «ساخت

طالبانی» به دلیل ابتدای آن بر قواعد بنیادگرایانه، آسیب‌پذیر بوده و تولید بحران می‌نماید. در حالی که فضای سیاسی در نظام بین‌الملل و حتی خاورمیانه دستخوش تحول و تغییر شده و نوعی «باز شدن قدرت» را تجزیه می‌نماید، طالبان بر رفتارهای تمرکزگرایانه و «تبعیتی» تأکید دارد. نتیجه این امر اطاعت بدون انگیزه از قدرت است که به محض تضعیف آن از سوی قدرت‌های معارض، امکان خیزش‌های محلی و شکل‌گیری بحران‌های موسمی در جامعه افغان میسر می‌شود (Crews, 2009). معنای این سخن آن است که اگرچه امنیت همچنان رابطه خود را با قدرت حفظ کرده، اما قدرت را نمی‌توان بر مبنای «اطاعت و تبعیت» صرف معنا کرد؛ بلکه لازم می‌آید تا قدرت از حداقل مشروعیت ضروری که آن را نزد پیروانش توجیه می‌نماید، برخوردار باشد. از آنجا که بنیادگرایی چنین شأنی را برای مخاطبانش قائل نیست، به‌طور طبیعی امنیت‌سازی را با افزایش قدرت سخت‌افزاری مرتبط ساخته و بدین ترتیب ایده امنیت را متصل می‌سازد. در تحقیقی که جمعی از کارشناسان حوزه فن‌آوری و امنیت به سفارش «مرکز مطالعات و پژوهش‌های راهبردی امارات» به انجام رسیده‌اند، وقوع چنین آسیبی در مناسبات دولت - ملیت‌های کل حوزه عربی شناسایی و گمانه‌زنی شده است. اگرچه محققان تأکید ویژه‌شان را بر روی نفوذ رسانه‌ها و «فن‌آوری‌های نوین ارتباطی» گذارده‌اند؛ اما ضعف شبکه قدرت سیاسی از لحاظ نمودن «خواسته‌های مربوط به حوزه افکار عمومی» - چنان‌که تسلر (Mark Tessler) تصریح نموده - موضوعی است که کم و بیش در تمامی مقالات نه‌گانه این اثر مورد توجه قرار گرفته است (ECSSR, 1998, pp. 73-91). نتیجه آن‌که بدون اصلاح ساخت قدرت و مشارکتی دیدن این پدیده، نمی‌توان از سلطه آموزه‌های سخت‌افزارانه امنیتی رهایی یافت و بنیادگرایی از این حیث به‌شدت نظریه امنیت را آسیب‌پذیر می‌سازد.

دو. اولویت ذهنیت بر عینیت

دوگانگی فضای عین و ذهن در مطالعات امنیتی، موضوعی دامنه‌دار به‌شمار می‌آید و شاخص مهمی برای دسته‌بندی نمودن مکاتب مختلف امنیتی است. آنچه در این سطح درخور توجه می‌نماید، تعیین نسبت این دو است که می‌توان نظریه‌های امنیتی را از «اثباتی» (Positive) تا «انتقادی» (Critical) و «تفسیری» (Interpretive) دسته‌بندی نمود (افتخاری و نصری، 1383، بخش اول). در حالی‌که گونه‌های اثباتی به «قدرت‌محوری» گرایش دارند، «تفسیری‌ها» و به‌ویژه «انتقادی‌ها» بر «رضایت‌مداری» تأکید دارند که نشان از اهمیت عناصر فرهنگی، محیطی و انسانی در شکل‌گیری نظریه‌ها و وضعیت‌های ایمن دارد. «رضایت» در تلقی انتقادی از دیالکتیک ذهن و عین (محیط مادی و معنوی) پدید می‌آید و این نکته مهمی است که بنیادگرایان در حوزه امنیتی از آن غافل هستند. گرایش شدید ایشان به هنجارهای خاص و آرمان‌گرایی افراطی آن‌ها، در واقع به ضعف فاکتورهای مؤثر عینی منجر می‌شود که از آن می‌توان به یک آسیب جدی در زمینه اصلاح و تقویت نظریه امنیتی نزد بنیادگرایان یاد کرد. به همین خاطر است که بنیادگرایی را می‌توان فرآیندی ارزیابی نمود که به تقویت گفتمان سلبی (امواج سنتی) در حوزه امنیتی کمک می‌نماید (افتخاری، 1380، صص 14-18).

سه. اولویت صاحبان قدرت بر منافع قدرت

پرسش از مرجع امنیت، از جمله سؤال‌های مهم مطالعات امنیتی است که در پاسخ آن لازم می‌آید تا شخص، گروه یا چیزی که باید امنیت آن تضمین و حفظ گردد، معین شود. در این مقام دیدگاه‌های متنوعی ارائه شده که از امنیت حاکم، رژیم، طبقه تا جامعه، فرد و ملت را شامل می‌شود (افتخاری، 1380، صص 42-49). در یک تقسیم‌بندی می‌توان مجموع نظریه‌های ارائه شده را به دو دسته اصلی تقسیم نمود:

آن‌هایی که دارندگان قدرت را مرجع امنیت می‌دانند (حاکم، رژیم، دولت)؛

آن‌هایی که منبع اصلی تولیدکننده قدرت را مرجع امنیت می‌دانند (جامعه، ملت، افراد). اگرچه هر يك از این دو، استدلال‌هایی برای توجیه خود دارند، اما آنچه در حد بحث حاضر درخور توجه می‌نماید، آن است که هرچه «صاحبان قدرت» اولویت بیابند، نظریه امنیتی «بسته‌تر» و «سلبی‌تر» می‌شود؛ و متقابلاً گرایش به «منابع قدرت»، زمینه نقد سلبی‌نگری و گرایش به دیدگاه‌های ایجابی را قوی‌تر می‌سازد.

با این تفسیر، بنیادگرایی را می‌توان يك حرکت صریح در تقویت نگرش نخست (اصالت صاحبان قدرت) ارزیابی نمود. دلیل این امر به نوع ساخت قدرت نزد بنیادگرایان بازمی‌گردد. بررسی‌های به‌عمل آمده در ارتباط با بنیادگرایی در حوزه‌های مختلف مذهبی و غیرمذهبی (Antoun, 2008; Choueiri, 2009) حکایت از آن دارد که قدرت برای اینان ساختی لایه‌ای دارد. بدین معنا که هرچه به مرکز و هسته قدرت نزدیک‌تر می‌شویم، شاهد کم‌شدن گستره آن و افزایش اهمیت افراد قرار گرفته در هسته مرکزی قدرت می‌باشیم. این اهمیت تا بدانجاست که می‌توان فراد و منابع زیادی را در لایه‌های دوم و سوم برای صیانت از فرد یا افرادی که در هسته مرکزی قرار دارند، فدا نمود. از همین منظر است که تحلیل‌گرانی چون «نوید شیخ» در تحلیل و بررسی سیاست‌های بنیادگرایانه، به آنجا می‌رسند که در واری تصمیم‌های افراد و سازمان‌های مختلف متعارف، لازم است تا نظر و خواست افراد کانونی و محوری (که در هسته مرکزی قدرت هستند) لحاظ شود (Sheikh, 2007). اگرچه روایت «نوید شیخ» در خصوص کشورهایایی چون ایران، ناقص بوده و محل نقد جدی است؛ اما در ارتباط با بنیادگرایی افغانی یا عربستانی از مؤیدات کافی برخوردار بوده و اثبات می‌نماید که چگونه نظریه امنیت تحت تأثیر بنیادگرایی وهابی و طالبانی، «شخصی‌شده» و از این طریق آن را «سلبی» تا «ایجابی» نموده است.

4-2. بنیادگرایی سلفی و خاص‌گرایی منفعتی؛ تحلیل در سطح اهداف

بنیادگرایی با دامن زدن به پدیده «خاص‌گرایی» به تحدید حوزه منافع و تعمیق گسست «خودی - غیرخودی» منجر می‌شود، و از این طریق زمینه بروز منازعه و التهاب فضای امنیتی را فراهم می‌سازد. منظور از «خاص‌گرایی منفعتی» تعریف اهداف به‌گونه‌ای است که از مطلوبیت گسترده نزد مخاطبان برخوردار نبوده و بیشتر مدنظر افراد یا گروه‌های معین باشد. بر این اساس، راهبردهای امنیتی از شرط «مقبولیت» که در نظریه‌های امنیتی نوین بر آن تأکید فراوان می‌شود، عاری گشته و از این حیث تأثیری منفی بر معادلات و نظریه‌های امنیتی می‌گذارد. «الکس جی. بلامی» (Alex J. Bellamy) در «جماعت‌های امنیتی و همسایگان‌شان» بر این ملاحظه تأکید داشته و نشان می‌دهد که چگونه شکل‌گیری ایده «سرنوشت مشترک» و تقویت فرآیند «همگرایی» می‌تواند به تقویت الگوهای امنیتی کمک نماید. تأثیر این ملاحظه تا بدانجاست که به گمان وی اصولاً نمی‌توان تصویری از يك «جامعه امن» در فضای «جهانی» داشت؛ مگر آن‌که بافتاری از هنجارها و مناطق مشترک پیش از آن به‌وجود آمده باشد. مبنای این بافتار، فراروی از «خاص‌گرایی» و توجه به «مشترکات» است که از آن به‌عنوان راهبردی «منابع مشترک بشری» در جهان حدید - جهت قرار داشتن در وضعیتی امن - تعبیر می‌شود (بلامی، 1386، صص 116-119).

اما در مقابل، «بنیادگرایی» بنا به دلایل متعدد زیر، سیاستی «خاص‌گرا» را تجربه می‌نماید که از تعارض با الگوهای امنیتی درآمده و فرآیندی منفی در عرصه معادلات امنیتی را تصویر می‌نماید. از جمله مهم‌ترین این دلایل می‌توان به موارد زیر اشاره داشت:

يك، بنیادگرایی و انزواطلبی هویتی

«سید منصور عباس زاندي» در مقام تحلیل هویت «طالبان» بر این اصل مهم تأکید داشته و

مدعی است که گرایش‌های بنیادگرا جهت هویت‌بخشی و برجسته نمودن «خود» در برابر «دیگران» از راهبردهای مبتنی بر «انزوای طلبی» تبعیت می‌نمایند. این راهبردها به آن‌ها امکان می‌دهد تا تحت کمترین میزان تأثیر از ناحیه دیگر بازیگران، نسبت به شکل‌دهی افکار و ایدئولوژی افراد تحت امر خودشان اقدام نمایند. به همین خاطر است که گستره بینش و افق راهبردی آن‌ها محدود بوده و به سادگی قابلیت تغییر و تحول به یک نهضت رادیکال و خشونت‌آمیز را دارد (Abbas Zaidi, 2009). آنچه «عباس زائیدی» به عنوان یک نقیصه هویتی از آن یاد کرده، در واقع یک راهبرد بنیادگرایانه برای ایجاد التزام در پیروان ارزیابی می‌شود. اگرچه نمی‌توان منکر اثرگذاری بالای این راهبرد در حد پیروان شد، اما نباید از نواقص آن نیز غافل بود. شاید مهم‌ترین کاستی این راهبرد، قابلیت و توان اندک آن برای «اجماع‌سازی» باشد. بدین معنا که اهداف بنیادگرایانه معمولاً از نفوذ در افکار عمومی جهانی عاجز بوده و به همین خاطر، مقبولیت و مشروعیت لازم را نمی‌یابند. این حکم در خصوص اهداف ملی یا خرده‌ملی اظهار شده از سوی این گروه‌ها نیز صادق است و به همین خاطر است که خشونت‌گرایی به عنوان یک راهکار جبران‌کننده این نقیصه، موضوعیت می‌یابد. (Choueiri, 2009).

دو. بنیادگرایی و ایدئولوژی سیاه - سفیدی

جنبش‌های بنیادگرا برای توجیه مخاطبان خویش و انتقال پیام‌شان، نیازمند کاربرد ایدئولوژی هستند که از صراحت و عینیت لازم برخوردار باشد. این ویژگی به آن‌ها این امکان را می‌دهد تا مسایل را به سادگی تحلیل و براساس آن موضع‌گیری نمایند. از جمله ایدئولوژی‌هایی که این امکان را فراهم می‌سازد، «ایدئولوژی تقسیم جهان به سیاه و سفید» است که به تعبیر «فرید ذکریا» از سابقه دیرینه‌ای برخوردار بوده و در عمل نشان داده که توده‌ها با آن آشنا و تحت تأثیرش هستند. بنیادگرایان از همین مزیت نسبی استفاده کرده و با ترسیم نظم جهانی مطلوب‌شان در این قالب، تلاش می‌نمایند خود را به‌عنوان نماینده «خوبی» و جبهه مقابل را به‌عنوان طلایه‌دار «شر» معرفی نمایند. در چنین وضعیتی است که توجیه لازم برای «خود» و رفتارهایشان را می‌یابند. چنان‌که «فرید ذکریا» نشان داده، هم‌گرایش‌های بنیادگرای اسلامی (مانند طالبان) و هم بنیادگرایان موسوم به راست‌مسیحی، از این راهبرد استفاده نموده‌اند که حکایت از اهمیت و کاربرد آن دارد (Zakaria, 2009).

اگرچه هدف بنیادگرایان برای توجیه خود از طریق این راهبرد به میزان زیادی تحقق می‌یابد، اما سطح دوم تحلیل امنیتی از این ناحیه به شدت آسیب دیده و در نتیجه تحدید منافع به «اهداف خیر» و «اهداف شر»، زمینه شکل‌گیری دیدگاه‌های تعاملی و تعریف «منافع مشترک» (Common Intrests) تقریباً از بین می‌رود. در نتیجه این پدیده منفی، امنیت ماهیتی انحصاری و تعارض‌آمیز (مبتنی بر تعارض خیر و شر) می‌یابد که از آن به «انسداد شرایط امنیتی» تعبیر می‌شود. خلاصه کلام آنکه بنیادگرایی با تضعیف زمینه طرح و قبول «منافع مشترک»، اصولاً معادلات امنیتی را تعارض‌آمیز ساخته و به این خاطر، دارای ارزش منفی امنیتی ارزیابی می‌شود. «الفاسی» با عنایت به همین وجه است که ظهور سلفیه بنیادگرا را تهدیدی آشکار برای کلیه جوامع اسلامی خوانده و معتقد است که بازتولید جدید این تفکر می‌تواند به فعال‌شدن کانون‌های ناامنی از طریق توسعه نگرش «غیرخودی» در داخل دامن بزند، پدیده مذمومی که بسیاری از کشورهای عربی با آن مواجه هستند (الفاسی، 1986).

سه. بنیادگرایی و «خود» ایزاری

گذشته از عدم توجه به «منافع دیگران» (Other Intrests)، آنچه که به بنیادگرایی صبغهای منفی از حیث امنیتی می‌دهد، «بی‌ارزش» قلمداد نمودن منافع دیگر بازیگران است. «پیترز» (Peters) در مقام ارزیابی انواع ترور، به یک ویژگی مهم «تروریسم نوین» اشاره دارد که به گمان

وی ریشه در بنیادگرایی دارد. این ویژگی به «ناچیز شمردن موضوعات ترور» باز می‌گردد. بدین معنا که عمق و گستره ترور، علی‌رغم حساسیت‌های زیادی که برمی‌انگیزد، برای ایشان بسیار ناچیز و همانند یک عادت و یک ضرورت تلقی می‌شود. دلیل این امر به نوع رویکرد بنیادگرایانه به «خود» بازمی‌گردد. که از حیث فلسفی و شناختی، ارزشی برای آن قائل نیستند (Peters, 2009). نتیجه این رویکرد «فدا نمودن خود» و «از بین بردن دیگران» با کمترین میزان واکنش و حساسیت داخلی است که منجر به کمرنگ شدن و بی‌اثر شدن «مقاومت‌های» درونی در قبال ارتکاب به خشونت است. اگر این نکته را مدنظر داشته باشیم که آخرین مانع در برابر اقدامات خشونت‌آمیز، نفس آدمیان و وجدان درونی آنهاست؛ آن موقع می‌توان به تأثیر منفی «بی‌ارزش شدن خود» و تبدیل شدن آن به یک «ابزار» نزد بنیادگرایان، بر روی معادلات و سیاست‌های امنیتی پی برد.

3-4. بنیادگرایی سلفی و خشونت؛ تحلیلی در روش امنیت‌سازی
مهم‌ترین تأثیر منفی بنیادگرایی را می‌توان در حوزه روش ملاحظه نمود. دلیل این امر به اقبال و توجیه روش‌های خشونت‌آمیز و به‌ویژه تجویز «ترور» از سوی بنیادگران سلفی بازمی‌گردد که مصداق بارز آن شکل‌گیری و عملکرد القاعده است. ملاحظات عملیاتی مربوط به روش عبارت‌اند از:

یک. افزایش ضریب نفوذ

«ریموند ابراهیم» در مقام تحلیل و ارزیابی عملکرد «القاعده» به این نکته توجه داده که افزایش نفوذ سیاست‌های امنیتی، اولویت نخست گروه‌های بنیادگرا را تشکیل می‌دهد. بدین معنا که محدودیت زمانی و منابع در اختیار، ایشان را با این پرسش جدی مواجه ساخته که چگونه می‌توان رفتار بازیگران مقابل را در کمترین زمان ممکن به نفع خواسته‌های خود تغییر داد؟ در چنین شرایطی روش‌های فرهنگی و اصلاحی به‌دلیل زمان‌بر بودن، دارای جذابیت نموده و بنیادگرایان بر این اعتقادند که با ایراد ضربات مؤثر، می‌توان به این هدف در زمان مطلوب دست یافت. (Ibrahim, 2007, chps. 1).

از این منظر است که شاهد شکل‌گیری گونه تازه‌ای از «ترور» موسوم به «تروریسم بنیادگرا» (Fundamentalistic Terrorism) از دهه 1980م به این سو می‌باشیم که با پیوند زدن بین ملت‌گرایی، دین، سیاست و یا مقولاتی از این قبیل، تلاش دارد تا آرمان‌های خود را در کمترین زمان ممکن به رقباي خود تحمیل نماید (طیب، 1382، صص 39-41). اگرچه ریشه‌های این گونه از ترور را می‌توان در ادوار پیشین تاریخ نیز سراغ گرفت، اما آنچه درخور توجه می‌نماید «عمل‌گرایی» (Pragmatism) بالای این رویکرد است که بنیادگرایی را به یک معضل امنیتی - به دلیل توسل به خشونت و ترویج آن- تبدیل ساخته است.

دو. ناچاری راهبردی

بنیادگرایان به‌دلیل مواجه شدن با شبکه‌ای از تحریم‌ها و تحدیدها، خود را در موقعیتی می‌یابند که به تعبیر «محمد ایوب»، بر ناتوانی سیاسی آنها استوار است (Ayoob, 2007, chp. 3). در چنین فضای معمولاً بازیگر از رهگذر قیاس بین «خواسته‌ها و اهدافش» (از یک سو) و منابع قدرت در اختیارش (از سوی دیگر)، به نوعی احساس «ناچاری سیاسی» دچار می‌شود که «تد رابرت گر» (Ted Rabert Gurr) از آن به «محرومیت نسبی» یاد کرده است. بررسی فرضیه‌های یازده‌گانه «گر» مبین این واقعیت است که این احساس به‌طور مستقیم به شکل‌گیری رفتارهای خشونت‌آمیز منتهی می‌شود (گر، 1377). به عبارت دیگر، «بنیادگرایی سلفی» از حیث راهبردی به خشونت تمایل دارد و این بدان معناست که روش امنیتی تحت تأثیر بنیادگرایی، فرآیندی منفی را تجربه می‌نماید.

سه. هنجارسازی منفی

آخرین ملاحظه‌ای که در باب «بنیادگرایی» در سطح روش باید مورد توجه قرار گیرد، «هنجاری نمودن خشونت» (Normalisation of Violence) است. این آفت روش‌شناختی در دو بُعد قابل بحث است:

هنجاری نمودن خشونت به مثابه رفتار خودی؛

هنجاری نمودن خشونت به مثابه رفتار رقیب.

ایده مذکور را در «نظریه مدارات تروریسم» (Circuits of Terrorism Theory) به صورت مبسوط آورده‌ام (افتخاری، 1384، صص 89-120). مطابق این نظریه، وضعیت خشونت‌آمیز و ضد امنیتی عراق در پی اشتغال آن توسط نیروهای آمریکایی، نتیجه فعال شدن دو مدار متفاوت - و البته متعامل- است. از یک سو خشونت‌گرایی نیروهای آمریکایی را شاهد هستیم که به توجیه رفتار خشونت‌آمیز از سوی بنیادگرایان منجر می‌شود؛ و از سوی دیگر توسعه ترورهای «القاعده» را شاهد هستیم که کاربرد میزان بیشتری از قدرت را برای سرکوب تروریست‌ها از سوی آمریکایی‌ها، تجویز می‌نماید. چنان‌که ملاحظه می‌شود، دو گونه «ترور القاعده‌ای» و «ترور آمریکایی» شکل می‌گیرد که هر دو برای کاربرد آن توجیه و دلیل دارند. معنای این سخن آن است که «ترور به امری هنجاری» تبدیل می‌شود. «جلال امین» از این منظر به تحلیل امنیتی موضوع پرداخته و مدعی شده که «هنجاری شدن خشونت» کل امنیت بین‌الملل را به مخاطره می‌افکند. به همین دلیل است که روابط آمریکا و کشورهای اسلامی پس از حادثه 11 سپتامبر در یک سیکل بسته «افراطی‌گری - خشونت» گرفتار آمده که بیرون رفتن از آن بسیار دشوار است (امین، 2002، صص 138-148). تحلیل نویسندگانی چون «چامسکی»، «کردزمن» و «غسان سلامه» در ارتباط با تحولات جاری در عراق نیز بر همین بنیاد صورت گرفته است. یافته‌های جاری در عراق نیز بر همین بنیاد صورت گرفته است. یافته‌های آن‌ها حکایت از آن دارد که هنجارهای امنیتی به‌واسطه تحولات اخیر به شدت دستخوش تغییر شده است. البته ایشان عموماً «بنیادگرایی اسلامی» را مبدع این جریان می‌دانند، و لیکن از نقش بنیادگرایی «نومحافظه‌کار» آمریکایی نیز غفلت نکرده و مواجهه افراط‌گرایان را دلیل این رخداد جدید در امنیت بین‌الملل می‌دانند (ورثنتون، 2003، به‌ویژه فصول 3، 5، 10).

5. نتیجه‌گیری

«ایدئولوژی وهابی از دو گرایش مرتبط به هم تشکیل شده است: اول، تکفیر تقریباً همه مسلمانان غیروهابی؛ چه رسد به غیرمسلمانان؛ دوم، تغییر افراطی دنیا از طریق انجام یک‌سری از تهاجمات که با هدف احیای امت اسلامی صورت می‌گیرد.» (ابراهیم، 1387، 31). «فؤاد ابراهیم» در مقام ارزیابی جنبش وهابیت اگرچه به درستی دو رکن ناامنی‌ساز آن را تشخیص داده - براساس آن نیز تحلیلی صائب از تبدیل شدن این گرایش افراطی به تهدیدی برای جهان اسلام و نظام بین‌الملل ارائه داده است (ابراهیم، 1387، صص 30-32) - اما باید به این موضوع توجه داشت که اولاً بنیادگرایی صرفاً به «وهابیسلم» خلاصه نمی‌شود؛ و ثانیاً تهدیدات امنیتی بنیادگرایی نیز ضرورتاً به بحث تکفیر و تغییر ختم نمی‌شود. به عبارت دیگر، بنیادگرایی از ارزش ضدامنیتی بسیار گسترده‌تری برخوردار است که می‌طلبد مورد بررسی مفصل قرار گیرد. با عنایت به ضرورت مذکور، در نوشتار حاضر نگارنده با ارائه یک الگوی تحلیلی سه بُعدی، نسبت به ارزیابی امنیتی «بنیادگرایی سلفی» در سه لایه نظری، ساختاری و روشی اهتمام ورزیده و با رعایت اصل تفکیک در میان گونه‌های مختلف بنیادگرایی، نشان داد که جریان اصلی در این حوزه به تعلق نظریه امنیت، مرجعیت منافع صاحبان قدرت و بالاخره توجیه و

تجویز کاربرد روش‌های خشونت آمیز در مقام امنیت‌سازی منتهی می‌شود، که پدیده‌ای منفی در مطالعات و معادلات امنیتی به‌شمار می‌آید؛ چرا که زمینه و ضرورت بازگشت به گفتمان سلبی امنیت از نوع سنتی آن را که قدرت‌محور، برون‌نگر و سخت‌افزارگرا است، فراهم و تقویت می‌نماید. چنین تحولی در جهانی که بر بنیاد ضرورت‌های گفتمان ایجابی استوار است، سیاستی منفی و ضد امنیتی به‌شمار می‌آید. آنچه در پایان باید به آن تذکر داد، ماهیت متحول «بنیادگرایی» در حوزه‌های مختلف فکری - اعم از شیعی و اهل سنت- است. چنان‌که نویسندگانی چون «منیر شفیق» بیان داشته‌اند، درک ارزش امنیتی بنیادگرایی با توجه به اصل محوری «اجتهاد» میسر است. در جوامعی که اجتهاد رو به زوال دارد و از درک مقتضیات زمانی و مکانی عاجز است، به‌طور طبیعی بنیادگرایی به حرکتی ارتجاعی و ظاهرگرا تبدیل می‌شود که در صورت بهره‌مندی از منابع سخت‌افزاری می‌تواند امواجی منفی را با عناوینی چون «ارجاع به اصل»، «سلف‌گرایی» و یا «تروریسم بنیادگرایانه» تولید نماید (شفیق، 1991). اما اگر بنیادگرایی همراه اجتهاد و پویایی باشد، تغییر ماهیت داده و به اصول‌گرایی - که در گفتمان شیعی بر آن تأکید می‌شود- نزدیک می‌شود. پدیده‌ای با ارزش امنیتی متفاوت که مجال مستقل دیگری را برای بحث و ارزیابی می‌طلبد.

- [1]. () [2] http:// Eftekhari.irEftekhari- asg@yahoo.comAsg. eftakhari@gmail.com .
- « » () [3]. (74-40 1385 :) [Katzentein, 1996]4 : 39-11 1380 :) (Abraham, 2002) « » « » (Pelham, 2002) « » « » (Sinno, 2008) (Sinno) « » (2007) [5]. (1980) (152-150 1381) (424-403 - 1384) [6]. (1315-1358) « » (1354) (40-30 1382 114) (Pan- Islamism) « » [7]. « » : [8]. (42 :) « » : (28 :) « » : [9]. (90 :) « » : [10]. (3 :) «... » : [11]. (59 :) « » (1244-1314) « » « » « » (206-149 1384)

1. (1387) : : « » (1380) 2. () : : « » (1381) 3. : : « » (1383) 4. : : « » (1385) 5. : : « » (1384) 6. : : « » (1388) 7. : : « » (1362) 8. () : : « » (1384) 9. () : : « » (1388) 10. : : « » (1384) 11. : : « » (1384) 12. : : « » (1386) 13. : : « » (1378) 14. : : « » (1384) 15. : : « » (1384) 16. : : « » (1384) 17. : : « » (1384) 18. : : « » (1384) 19. : : « » (1384) 20. : : « » (1384) 21. : : « » (1384) 22. : : « » (1384) 23. : : « » (1384) 24. : : « » (1384) 25. : : « » (1384) 26. : : « » (1384) 27. : : « » (1384) 28. : : « » (1384) 29. : : « » (1384) 30. : : « » (1384) 31. : : « » (1384) 32. : : « » (1384) 33. : : « » (1384) 34. : : « » (1384) 35. : : « » (1384) 36. : : « » (1384) 37. : : « » (1384) 38. : : « » (1384) 39. : : « » (1384) 40. : : « » (1384) 41. : : « » (1384) 42. : : « » (1384) 43. : : « » (1384) 44. : : « » (1384) 45. : : « » (1384) 46. : : « » (1384) 47. : : « » (1384) 48. : : « » (1384) 49. : : « » (1384) 50. : : « » (1384) 51. : : « » (1384) 52. : : « » (1384) 53. : : « » (1384) 54. : : « » (1384) 55. : : « » (1384) 56. : : « » (1384) 57. : : « » (1384) 58. : : « » (1384) 59. : : « » (1384) 60. : : « » (1384) 61. : : « » (1384) 62. : : « » (1384) 63. : : « » (1384) 64. : : « » (1384) 65. : : « » (1384) 66. : : « » (1384) 67. : : « » (1384) 68. : : « » (1384) 69. : : « » (1384) 70. : : « » (1384) 71. : : « » (1384) 72. : : « » (1384) 73. : : « » (1384) 74. : : « » (1384) 75. : : « » (1384) 76. : : « » (1384) 77. : : « » (1384) 78. : : « » (1384) 79. : : « » (1384) 80. : : « » (1384) 81. : : « » (1384) 82. : : « » (1384) 83. : : « » (1384) 84. : : « » (1384) 85. : : « » (1384) 86. : : « » (1384) 87. : : « » (1384) 88. : : « » (1384) 89. : : « » (1384) 90. : : « » (1384) 91. : : « » (1384) 92. : : « » (1384) 93. : : « » (1384) 94. : : « » (1384) 95. : : « » (1384) 96. : : « » (1384) 97. : : « » (1384) 98. : : « » (1384) 99. : : « » (1384) 100. : : « » (1384)

- .20. : : (1382) .19. : (1383) .18. : (1380) .17. : (1386)
-171 : (2) : « » (- 1384) .90.22-1 : (2) : « » (- 1384) .21. : (1382)
(1384) .26. : (1381) .25. : (1384) .24. : (1377) .22823
- .30. : (1) (1386) .29.(.) : 11 (1387) .28. : (1383) .27.
.34. : (1362) .33. : (1358) .56.32-1 : (1) : (1384) .31. : (1382) -
: (1) : « » (1384) .37. : (1377) .36. : (1379) .35. : (1380)
(1387) .25440-229 : (2) : « » (1384) .39.(.) : (1388) .20638-149
.44 ..(.) : . : (1387) .43.(.) : : (1387) .42. : (1381) .41. : (4)
.48. : : (1986) .47. - : (1403) .46. : (2002) .45. : (2003)
(1991) .52. : (2003) .51. : (2004) .50. : (2005) .49. : (1980)
: : (1981) .56. : : (2003) .55. : (1995) .54. : (1982) .53. :
Abbas Zaidi, Syed Manzar (2009), The New Taliban: .58 . . : : (1998) .57.
Emergence and Ideological Sanctionsl, Nova Science Pub. 59. Abraham, A. J. (2002),
Islamic Fundamentalism & the Doctrine of Jihad, Wyndham Hall Pub. 60. Antoun,
Richard (2008), Understanding Fundamentalism; Christian, Islamic & Jewish
Movements, Rowman & Littlefield Pub. 61. Ayoob, Mohammad (2007) The Many
Faces of Political Islam: Religion & Politics in the Muslim World, University of Michigan
Press. 62. Choueiri, Youssef (2009), Islamic Fundamentalism: The Story of Islamic
Movements, Continuum. 63. Cres, Robert & Amin Tarzi-edis- (2009), The Taliban and
The Crisis of Afghanistan, Harvard University Press. 64. ECSSR (1998), The
Information Revolution and the Arab World, United Arab Emirates: The Emirat Center
,(for Strategic Studies & Research. 65. Eftekhari, Asghar (2007